

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

طرح بحث و سؤال

در رابطه با مکتب عرفانی نجف اشرف مقام معظم رهبری بیاناتی داشتند و فرمودند:

«مهم‌ترین مسئله در این باب، این است که ما در بین سلسله علمی، فقهی و حکمی‌خودمان در حوزه‌های علمیه - در این صراط مستقیم - یک گذرگاه و جریان خاص‌الخاص داریم که می‌تواند برای همه الگو باشد، هم برای علما الگو باشد - علمای بزرگ و کوچک - هم برای آحاد مردم و هم برای جوان‌ها، می‌توانند واقعاً الگو باشند. اینها کسانی هستند که به پایبندی به ظواهر اکتفا نکردند، در طریق معرفت، سلوک و توحید تلاش کردند. مجاهدت کردند، کار کردند و به مقامات عالیه رسیدند. و مهم این است که این حرکت عظیم سلوکی و ریاضتی را نه با طرق من در آوردی و تحلیلی - مثل بعضی از سلسله‌ها و دکان‌های تصوف و عرفان و مانند این‌ها - بلکه صرفاً از طریق شرع مقدس آن هم با خُبْرَوِيَّتْ بالا به دست آوردند... ماها هم نماز می‌خوانیم و خیال هم می‌کنیم که نماز خوب می‌خوانیم. این مرد عارف بزرگی که سال‌ها پیش پدرش در تبریز تربیت شده بود و پیش رفته بود، وقتی می‌آید نجف و 10 سال پیش مرحوم آسید مرتضای کشمیری می‌ماند، می‌گوید من

نماز خواندن را از او یاد
گرفتم..... خوب، این یک گذرگاه
فوق‌العاده‌ای است؛ گذرگاه خاص‌الخاص
است. برای ماها از این جهت حجت است
که ما بفهمیم این هم هست؛ این
مقامات، این حرکت، این سلوک، این
خلوص در راه خدا است.»¹

از این حیث خدمت شما رسیدیم که بپرسیم با
توجه به نکاتی که مقام معظم رهبری در مورد
مرحوم آقای سید علی قاضی مطرح فرمودند
جایگاه این مکتب عرفانی که فقاهت و عرفان را
در کنار هم قرار داده است در بحث «تمدن سازی
نوین اسلامی» کجا است؟

سؤال اصلی ما این است که نحوه‌ی مواجهه‌ی خود
را با عارفانی مثل مرحوم قاضی چگونه باید
تعریف کنیم که این مکتب و نحله در این شرایط
تاریخی جایگاه خودش را پیدا کند و ما پیش
فروضهای خودمان را بر نحوه‌ی حضور امروزی آن
تحمیل نکنیم. وقتی با رفقاء در رابطه با
حضور دینداری به سبک عرفانی آن در حال حاضر
بحث می‌کردیم، حدود صد سوال درباره‌ی این
مساله طرح شد ولی بعد از بررسی سؤالات به این
نتیجه رسیدیم حتی اگر همه‌ی سؤالات جواب داده
شوند نمی‌دانیم در حال حاضر و در شرایط
تاریخی جدید دقیقاً باید در مسیر عرفانی چه
بخواییم. مثلاً آیا همان حالاتی که بزرگان
داشتند برای کسانی که امروز می‌خواهند وارد
سلوک خاص‌الخاص شوند - اعم از طلبه و غیر

¹ - پیام مقام معظم رهبری به کنگره‌ی بزرگداشت آیت‌الله حاج
سیدعلی آقا قاضی طباطبایی 15 و 16 آبان‌ماه که در تالار وحدت
دانشگاه تبریز برگزار شد.

طلبه- کافی است؟ به تعبیر خود حضرتعالی چه کار کنیم که امروز نسبت به مکتب فقهی عرفانی نجف به حجاب نرویم و آن را درست بفهمیم تا از نتیجه‌ی لازم آن محروم نگردیم؟ و وارد عرفان زندگی‌ساز شویم و نه عرفان زندگی‌سوز. شما خودتان در جایی می‌فرمایید:

«این نکته‌ی بسیار ارزشمندی است که بفهمیم تفکر، بی‌ربط با زمان خود نیست و اگر کسی نفهمد در رابطه با آرمان‌های الهی خود در کدام مقطع از تاریخش زندگی می‌کند دچار بی‌تاریخی می‌شود و عملاً با همه‌چیز سر ناسازگاری پیدا می‌کند. شهدای بزرگوار ما راه را شناختند و فهمیدند در چه تاریخی قرار دارند این را به ما متذکر شدند و اگر متوجه این امر شویم تفکری برای ما ظهور می‌کند که در زیر سایه‌ی آن تفکر موضوعات سلوکی و سیاسی و اجتماعی خود را به بهترین شکل ارزیابی می‌کنیم.»

در رابطه با همین موضوع سؤال این است که در فضای فعلی حوزه و جامعه نسبت به عرفایی مثل مرحوم قاضی چه رویکردی باید داشته باشیم و دیگر این‌که چگونه می‌توانیم این مباحث را به زبان تمدنی ارائه کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همین‌که عزیزان دارند به جایی می‌رسند که می‌خواهند جایگاه عرفان را در حال حاضر درست بشناسند، بنده لطف خدا می‌دانم و امیدوارم آن

را ساده نگیرید که از یک طرف ما سرمایه‌ای بزرگ در عرفان در اختیار داریم، که واقعا سرمایه است و از طرف دیگر ممکن است از بهره‌مندی کامل از این سرمایه محروم شویم و آن شور و شوقی را که لازمه‌ی این نوع معارف است نتوانیم در جامعه‌ی خود ایجاد کنیم. چون آن عارفان که مدّ نظر شما هستند هر کدام در آن مقطع تاریخی خود و در جامعه‌ی خود احساس حضور می‌کردند و در همه‌ی تاریخی که باید حاضر باشند حاضر بودند، هر چند عده‌ای گمان کردند آن‌ها راه انزوا را در پیش گرفته‌اند، اگر راه انزوا را در پیش گرفته بودند که نباید ما امروز توجه و نظرم‌ان به آن‌ها باشد، باید در تاریخ گم می‌شدند.

روش صحیح در سلوک عرفانی

باید از خود پرسید چرا با این‌که امروز هم همان حرفه‌هایی که مرحوم ملا حسینقلی همدانی و آقای قاضی طباطبائی می‌زدند، زده می‌شود ولی آن شور و عزم نیست؟ انگار یک جای کار لنگ است، اگر بفهمیم که کجای کار لنگ است می‌توانیم از آن موانع عبور کنیم و تاریخ خود را با آن سرمایه‌ی بزرگ عرفانی ادامه دهیم. بنده معتقدم لازم است بین روش و موضوع در نگاه به مکتب عرفانی فقهی نجف فرق بگذاریم. در روش باید نهایت دقت را داشته باشیم، بر فرض به مراتبی از شهود رسیدیم روشی که ما باید این فکر را جلو ببریم چگونه باید باشد. به نظر بنده مرحوم قاضی و اساتید و شاگردان ایشان قهرمان به‌کاربردن روش صحیح در سلوک عرفانی بودند. آن‌ها علی‌رغم تلاشی که متحجرین می‌کردند، متوجه بودند جنگ و نزاعی بین عرفا و مجتهدین درست نشود، این کار آن عزیزان را

ساده نگیرید، در مقابل موضوع عرفانی و مکتب توحیدی که آن ها دنبال می‌کردند، روش عرفای نجف با آن سابقه‌ی تاریخی خاص موضوع بسیار مهمی است.² و آن روش، تلاش برای فرقه‌نشدن اهل

² - مکتب عرفانی نجف اشرف در قرن اخیر، که می‌توان آن را عرفان شیعی فقهاتی نام نهاد، مکتبی است که توسط مرحوم سیدعلی شوشتری در نجف پایه‌گذاری شد و به وسیله‌ی شاگرد ایشان مرحوم حاج ملا حسینقلی همدانی توسعه یافت. حاج ملا حسینقلی همدانی با تربیت شاگردانی بسیار از جمله حاج سیداحمد کربلایی، حاج میرزا جواد ملکی‌تبریزی، حاج شیخ محمد بهاری، این مکتب عرفانی را در نجف اشرف، کربلا، قم و برخی از شهرهای شیعی استمرار بخشید. پس از آن نیز توسط آیت‌الله قاضی و شاگردانش تأثیر شگرفی بر جامعه‌ی تشیع نهاد. این مکتب، که از متن کتاب و سنت جوشیده است، در میان همه‌ی مکاتب عرفانی و معنوی از جهت کمال، استقامت و جامعیت بسیار برجسته است. اصلی‌ترین تفاوت این مکتب عرفانی با سایر مکاتب، در آن است که غرض از سیر و سلوک را فقط رسیدن به نهایت درجه‌ی عبودیت و بندگی می‌داند، که ملازم با معرفت خداوند متعال به نحو ممکن است. عارفان این مکتب بر بالاترین کمال، برترین آرامش و شیرین‌ترین لذت معرفت خداوند و لقای وی تأکید می‌کنند و معتقدند هر کس به مادون این مقام قناعت ورزد، مغبون گردیده است؛ چراکه غیر او شایسته‌ی طلب نیست:

به گفته‌ی آیت‌الله حاج سیداحمد کربلایی: سائر اشیاء و موجودات غیر از حضرت حق جل و علا در معرض فنا و زوال است. لهذا شایسته‌ی مطلوبیت نیست. او را بذاته و بنفسه [مخاطب] قرار داده، بگو:

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنّا
که محبت نچشیده
حلوا به کسی ده

این بزرگان شاهراه معرفت‌الله را معرفت نفس می‌دانند زیرا در روایت آمده است که از حضرت رسول ﷺ سؤال شد: «كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَيَّ مَعْرِفَةَ الْحَقِّ فَقَالَ ﷺ مَعْرِفَةَ النَّفْسِ»؛ راه معرفت پروردگار چگونه است؟ حضرت فرمودند: معرفت نفس. (بحار الأنوار، ج 67، ص: 72).

از دیدگاه عارفان بزرگ نجف، نزدیک‌ترین و بهترین راه برای رسیدن به مقام معرفت‌الله و خرق حجب نورانیه و ظلمانیه، معرفت نفس می‌باشد. آیت‌الله حاج سید احمد کربلایی در نامه‌ای به یکی از شاگردان خود می‌فرمایند: جان من به لب آمد از گفتن این‌که راه نجات و خلاص در استغراق ذکر الهی و تفکر در معرفت نفس و خودشناسی است.

عرفان بود تا به عنوان یک گروهی که از جامعه‌ی فقه و فقاہت جدا شده‌اند معرفی نشوند. به همین جهت امروز ملاحظه می‌فرمایید همه‌ی علماء برای مرحوم قاضی و علامه طباطبائی احترام قائل‌اند و این یک هوشیاری سابقه‌داری است بین حکما و عرفای ما که از قبل هم بوده است. به قول یکی از عزیزان عظمت ملاصدرا این است که شخصی مثل جناب مجلسی هم برای ملاصدرا احترام قائل است، چون ملاصدرا مواظب بود حکمت متعالیه جبهه‌ای در مقابل فقه و فقاہت نشود. تأکید بنده روی روش این عزیزان است که می‌توان در این روش روح تمدن اسلامی را دنبال کرد. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با این که در سال‌های 1310 شمسی مخض در عرفان و حکمت متعالیه بودند در حدی که وقتی به خواستگاری دختر آیت الله آقای ثقفی رفته بودند به آقای

رویه‌ی مرحوم آقای قاضی نیز طبق رویه‌ی استاد بزرگ، آخوند ملاحسینقلی، همان طریق معرفت نفس بوده است. برای نفي خواطر در وهله‌ی اول، توجه به نفس را دستور می‌دادند ... و رفته رفته، معرفت نفس برای انسان حاصل می‌شده و به وطن مقصود خود می‌رسید.

برای حرکت در شاهراه معرفت نفس و سیر در مراتب نفس، دستورات‌العملها و باید‌ها و نبایدهایی در هر مکتبی وجود دارد. تفصیل آن در کتاب‌های عرفان عملی مورد بحث قرار گرفته است. برخی از این دستورات، همچون: صمت و جوع، سهر و عزلت و ... دستوراتی است که در ادیان الهی و غالب طُرق مدعی عرفان مشترک است. ولی شاخصه‌های مکتب نجف عبارت است از الف. لزوم ولایت اهل بیت^{علیهم‌السلام}. ب. تعبد تام به شریعت. ج. عشق و محبت د. ضرورت استاد. ه. همراهی مراقبه و فکر و ذکر. و. رفق و مدارا و دفاع از حکمت متعالیه و عرفان محیی‌الدینی و علم و فقاہت و حضور در عرصه‌ی اجتماع و نداشتن سلسله و آداب خاص. بدین لحاظ می‌توان گفت در طول تاریخ مکاتب اخلاقی و عرفانی از صدر اسلام، هیچ مکتبی به این جامعیت و دقت یافت نمی‌گردد. سر آن این است که همه‌ی اصول، مبانی، فروع و ظرائف آن از شرع مقدس، کتاب و سنت اقتباس شده است.

ثقفی گفته بودند ایشان صوفی است ولی ملاحظه می‌کنید که مواظبانند یک گروه و یک فرقه نشوند و در حدود سال 1328 به صورت یک فقیه اصولی تمام عیار وارد صحنه‌ی دروس حوزوی می‌شوند و طوری وارد وادی فقه شدند که عده‌ای گمان کردند آقای خمینی از مباحث حکمت و عرفان پیشیمان شده‌اند. البته این یک توهم بود و شما در نامه‌ای که ایشان به گورباچف نوشتند ملاحظه می‌کنید چگونه برای شناخت اسلام بر روی حکمت صدرایی و عرفان محی‌الدینی تأکید داشتند.

بزرگان عرفان و حکمت، هنری را از خود نشان داده‌اند که بسیار در تحقق تمدن اسلامی کارساز است و می‌تواند عرفان را وارد تاریخ آینده بکند و معنایی جدید به آن ببخشد و با روح تاریخ‌سازی که به عرفان برمی‌گردد آن شور و شوقی که در خاطره دارید ظهور کند، آن عرفانی که باید به وسعت همه‌ی آحاد جامعه‌ی دینی وسعت داشته باشد تا هرکسی خواست در دینداری از سطح به عمق برسد برایش ممکن باشد.

برای بنده بسیار عجیب است که جناب مرحوم محمد تقی مجلسی با این‌که به ذوق فلسفی و عرفانی نزدیک نیست و در این رابطه با پدرش و با ملاصدرا فرق می‌کند، ولی ملاحظه می‌کنید وقتی می‌خواهد روایات را شرح بدهد، به اندیشه‌ی ملاصدرا نظر دارد و فکر ملاصدرا را یک نگاه اسلامی می‌داند. این عظمت ملاصدراست که مواظب بوده یک جبهه در دل جهان اسلام و در بین شیعیان درست نکند و این در حال حاضر سخت‌ترین کاری است که ما باید متوجه آن باشیم تا بتوانیم حیات عرفانی را به عنوان متن اسلام نشان دهیم و با این رویکرد وارد سلوک عرفانی بشویم. به نظرم دشمنان جامعه‌ی اسلامی بیکار

ننشسته اند، وقتی نتوانند عظمت حکمت و عرفان اسلامی را نفی کنند تلاش می‌کنند آن را جدای از اصل اسلام نشان دهند تا در حوزه‌های علمیه این تصور پیش آید که می‌توان اسلام را دنبال کرد بدون آن‌که در آن روح حکمی و عرفانی باشد و ما نیز هنوز آن‌طور که شایسته است نتوانستیم طوری حکمت و عرفان را ارائه دهیم تا معلوم شود این عرفان یک نگاه فرقه‌ای به اسلام نیست بلکه به تعبیر مقام معظم رهبری نگاه خاص^۱ الخاص به اسلام است. احتیاط‌هایی که آقایانی مثل مرحوم حسینقلی همدانی و احمد کربلایی و قاضی طباطبایی در آن زمان می‌کردند آن بود که جریان‌ی به نام عرفان کنار فقه و فقاہت علم نشود، کار خوب حساب‌شده‌ای بود، حتی گفته می‌شود مرحوم قاضی بحث‌های عرفانی را شبها مطرح می‌کردند، می‌گویند در روز هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که این آقا عارف بزرگی است، ایشان نیز مثل همه سر درس حاضر می‌شدند و بحث‌های فقهی و اصولی خود را دنبال می‌کردند.

این مقدمه‌ای بود که در جواب سؤال شما باید عرض می‌کردم تا روشن شود چرا می‌توانیم در آینده‌ی تاریخ با حضور معارف عرفانی به صحنه بیاییم و تاریخی را که سخت نیاز به نگاه عرفانی دارد تغذیه کنیم و آینده را از نظر معرفتی به فرهنگی که حضرت مهدی^{علیه السلام} در دل آن فرهنگ ظهور می‌کنند، آماده کنیم.

نکته‌ی دومی که باید بر روی آن در این رابطه تأکید کنم هنری بود که بزرگان عرفان ما به خصوص عرفای نجف در فهم محی الدین عربی از خود نشان دادند و فهمیدند برای آن که تشیع معارف عالی خود را به صورت یک علم بروز دهد، دستگاه محی الدین عربی دستگاه توانایی است،

این عجیب است که همه‌ی این بزرگان نگاه عرفانی محی الدین را در کلیات پذیرفتند و وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم با دستگاه محی الدین چقدر خوب می‌توان بعضی از روایات مأثور از اهل البیت^{علیهم‌السلام} را فهمید و فهماند، تا آن حد که نگاه عرفانی محی الدین زبان شیعه را برای طرح روایات عمیق معرفتی و اخلاقی باز کرده است. نمونه‌اش را در چهل حدیث حضرت امام خمینی^{ره} «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌بینید که چگونه بعضی از روایات را با مبانی عرفان نظری محی الدین شرح می‌دهند و ما را متوجه عمق معارفی می‌کنند که در نزد اهل البیت^{علیهم‌السلام} بوده است. البته خودتان می‌دانید که همین بزرگان به وقتش به بعضی از سخنان یا انکشافات محی الدین انتقادهایی دارند ولی در کلیت یکی از شاخصه‌های مکتب عرفانی نجف قبول و دفاع از مکتب عرفانی محی الدین بن عربی است. مرحوم ملا حسینقلی همدانی هم جناب ملاصدرا را خوب می‌فهمیدند و اسفارش را تدریس می‌کردند و هم محی الدین را، بعد هم آیت الله قاضی آن تعبیرات را در مورد محی الدین و فصوص و فتوحات دارند که علامه آیت الله حسن زاده «حفظه‌الله» می‌فرماید:

«جناب استاد علامه طباطبایی می‌فرمود که شیخ اکبر حقایق و معارف را در فصوص‌الحکم مشتمشت آورده است و در فتوحات دامن‌دامن ... جناب سید اجل آیه‌الحق حاج میرزا علی‌آقای قاضی در مورد شیخ اکبر معتقد است که برای شیخ اکبر در بین آحاد رعیت عدلی پیدا نمی‌شود یعنی بعد از معصوم وی را عدیل (مثل)؛ همانند؛ همپراز) نیست ... شیخ بهایی در

اواخر جلد سوم از کشکول خود در مورد محی الدین می‌گوید: العارف الواصل الصمدانی الشیخ محیی الدین بن عربی. و جناب صدر المتألّهین در فصل 28 از مرحله ششم اسفار شیخ اکبر را بدین صورت وصف نمود: الشیخ الصمدانی الربانی محیی الدین العربی الحامی».³

این را شنیده‌اید که در اواخر عمر مرحوم قاضی؛ عیال ایشان به علامه طباطبایی گفته بودند وقتی شما می‌آید این‌جا و فتوحات را می‌خوانید قاضی درد نمی‌کشد ولی وقتی شما می‌روید دردش دوباره شروع می‌شود. پس بحثی نیست که این آقایان روی آثار محی الدین وقت می‌گذاشتند. بنده دلیل این استقبال را روحیه‌ای می‌دانم که اسلام در آن‌ها پرورانده بود و سیره‌ی اهل البیت^{علیهم‌السلام} متذکر آن بود و آن روحیه عبارت بود از اینکه رسیدن به اسلام واقعی در دل آن نوع حضوری از اسلام است که در جامعه و جهان باید محقق شود و نه در خانقاه. اگر تاریخ عرفای بزرگ را درست کالبد شکافی کنید به این مطلب می‌رسید که شور عرفا شور مسلمانانی بوده که راه همه‌گیرکردن اسلام را در زمان‌هایی که خطر سطحی‌شدن اسلام یا فردی‌شدن اسلام بوده، یافته‌اند. به کالبد شکافی شور مولوی نمی‌پردازم که مولوی چه در سر می‌پرورانده که این اندازه خستگی‌ناپذیر به مثنوی و دیوان شمس می‌پردازد و وقتی احساس

می‌کند کارش را به خوبی انجام داد، به سکوتی عمیق فرو می‌رود. نظر به فضای روحانی تاریخی می‌کنیم که مکتب عرفانی عرفای نجف پایه‌گذاری شد و حتماً جریان آن را شنیده‌اید.

حضور تاریخی مکتب عرفانی نجف

بنده خودم از زبان مبارک آیت الله حسن‌زاده این مطلب را که در آثار ایشان نیز آمده شنیدم که می‌فرمودند:

«در سال‌های 1213 هجری قمری در شوشتر مجتهدی به نام سید علی شوشتری زندگی می‌کرد. دو نفر حقه‌باز برای به‌دست‌آوردن ملک وقفی نقشه می‌کشند تا نزد آیت‌الله شوشتری بروند و تظاهر کنند که از دست همدیگر برای این ملک شاکی هستند و چنانچه به نفع هرکس حکم صادر کرد با هم ملک را تقسیم کنند. وقتی به نزد ایشان می‌روند آقا به نفع یک نفر حکم صادر می‌کنند. صبح‌گاهان پس از اعلام رأی، پیرمرد ژنده‌پوشی به نام «ملا قلی جولا» - طی مقدماتی- خطاب به آقا می‌گوید: «این راهی که تو می‌روی به جهنم است». اطرافیان آقا از دست پیرمرد ناراحت می‌شوند و می‌خواهند با آن پیرمرد برخورد کنند که آقا مانع می‌شوند و می‌پرسند: چرا به جهنم می‌روم؟ پیرمرد می‌فرماید: آن ملک، وقف ائمه‌ی اطهار^{علیهم‌السلام} است و وقفنامه‌ی آن در حسینیه‌ی شوشتر داخل فلان طاقچه پنهان شده است. حضرت آیت الله به اتفاق جمعی به حسینیه می‌روند یکی از طاقچه‌ها را می‌شکافند و جعبه‌ی چوبی را پیدا می‌کنند که وقفنامه در داخل جعبه ظاهر می‌شود. آقا وقتی متوجه می‌شوند حکم اشتباهی صادر

کرده‌اند دستور می‌دهند حکم خود را از آن دو نفر حیل‌گر پس بگیرند. وقتی آقا از ماجرا فارغ می‌شوند می‌بینند از پیرمرد ژنده‌پوش خبری نیست. ایشان ناراحت می‌شوند که چرا آن مرد الهی را نشناخته و از دست داده‌اند. لذا می‌پرسند: این پیرمرد که بود و کجا رفت؟ و سپس به حزار اعلام می‌کنند: «ای مردم! شاهد باشید که من از مرجعیت و قضاوت استعفا کردم و دیگر از من استفتاء نکنید». سپس به منزل می‌روند و در را به روی خود می‌بندند و دستور می‌دهند در را به روی کسی باز نکنند. همان روز کسی به شدت درب را می‌کوبد. خادم در را باز می‌کند آن پیرمرد را می‌بیند و سریع به داخل رفته و به آقا از آمدن پیرمرد خبر می‌دهد. آقا با پای برهنه به استقبال او می‌رود و پیرمرد را به آغوش می‌کشد و ایشان را به منزل هدایت می‌کند. ملاقلی به آقا می‌فرماید: «اموال خود را حراج کن و هرچه زودتر به نجف برو و در آنجا منتظر باش تا به تو برسم. سید علی طبق دستور عمل کرد و به نجف رفت. روزی در وادی السلام ملاقلی را دید و با هم به محل خلوتی رفتند، ملاقلی گفت: فردا من در شوشتر رحلت خواهم کرد و دستورالعمل تو نیز این می‌باشد؛ و از همان جا با سید علی وداع کرد. سید علی این بار در نجف به سیر و سلوک و ریاضات شرعی پرداخت و به کمالات عالی و مقامات معنوی دست یافت و شاگردان و مریدان بزرگ و به نامی را پرورش داد».

آنچه می‌توان از ظهور تاریخی مکتب عرفانی نجف فهمید حضور اراده‌ی غیبیه‌ی الهی است که

باید آن مکتب در آن مقطع وارد تاریخ ما می‌شد تا شرایط جدیدی که در عالم به وجود آمده بود با تغذیه‌ی خاص معنوی و عرفانی همراه باشد و پا به پای حضور ظلمات مدرنیته در عالم، این مکتب عرفانی به صحنه بیاید و مانع از آن شود که معنویت به حاشیه رود.

نکته‌ی دیگری که گویا ما در خاستگاه اجتماعی عرفان عموماً فراموش می‌کنیم اراده‌ی روح اسلامی عرفا است به هرچه بیشتر نزدیک شدن به اسلام به همان معنایی که اسلام، اسلام است و عامل تجلی توحید در عالم و آدم می‌باشد.

بنده شما را به قرآن و تأکید آن بر این‌که دین‌داری در ذات خود باید جمعی باشد و نور توحید در بستر اجتماع موحدین باید ظهور یابد، توجه می‌دهم. آن‌جایی که می‌فرماید: «وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/103) در مسیر اعتصام به حبل الهی - که زمین و زمینیان را به آسمان متصل می‌کند - به صورت جمعی وارد شوید و در این کار متفرق نباشید. علاوه بر این‌که در اعتصام به حبل الهی جمع را مخاطب قرار داده باز در ادامه در عدم تفرقه تأکید فرموده تا روشن شود مقصد اولیه و اصلی اتصال به نور الهی به صورت جمعی مد نظر خداوند است و یک عارف بالله این را به‌خوبی تشخیص می‌دهد و به همین جهت از ابتدا که وارد سلوک می‌شود می‌داند باید با تحقق جامعه‌ی توحیدی و تمدن اسلامی به نور الهی رسید، هرچند در ابتدای کار مجبور باشیم با تعدادی انگشت‌شمار کار را شروع کنیم ولی باید نظرمان از همان ابتدا به حضور جامعه‌ای باشد که آن جامعه در مسیر توحید الهی قرار می‌گیرد. اگر این نکته به خوبی روشن شود متوجه می‌شویم

چیزی که باید در عرفان به دنبال آن باشیم و به سلوک لازم برسیم، تمدن اسلامی است و در روح عرفان تمدن سازی نهفته است. مگر آنجایی که فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» (سبأ/46) ما را به صورت جمعی مورد خطاب قرار نداد و دعوت نکرد که در قیام برای خدا دوتایی و یا فردی به صحنه بیاییم و تقدم را بر دو تا بودن گذارد؟ و یا مگر به رسول خود \blacktriangleright نفرمود: «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ» (هود/112) یعنی در مسیر توحید و نفی حاکمیت شرک نه تنها خودت بلکه با آنهایی که با تو هستند پایداری کنید. لذا از آخر آیهی مذکور می‌توان متوجه شد که حیات توحیدی در ازاء جمع موحدین به ظهور خواهد رسید.

عرفان؛ عامل پیروزی دفاع مقدس

بنده تأکید آیه‌ای را که می‌فرماید «چنگ‌زدن به ریسمان الهی را جمیعاً انجام دهید» با شما در میان می‌گذارم تا بررسی کنیم آیا رابطه‌ای بین عرفان با تمدن‌سازی هست یا نه و حتماً یک عارف بالله دغدغه‌ی تمدن‌سازی دارد و یا می‌تواند با خاطری آسوده راه خود را با خدا، با رفع حجاب‌های دنیایی و نفسانی هموار کند و به نتایج عالی‌ه‌ای که در توحید به دنبال آن است برسد بدون نظر به تمدن‌سازی. این‌که می‌فرماید: «وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/103) و طالبان مسیر الی الله را دعوت به اعتصام جمعی می‌کند به این معنا است که از این طریق می‌توانید در یک اجتماع دینی به این مهم دست یابید و با چنین رویکردی مفتخر به معیت با حضرت حق شوید. آن طور که رسول خدا \blacktriangleright

فرمودند: «يَدْرِ اللهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ»⁴ این معیت نور حضرت حق با جماعت یک فرهنگ است که باید شناخته شود تا بفهمیم چرا روش مرحوم قاضی در زمان خودش این همه برکت داشت و نور حضرت حق با آن‌ها بود، زیرا آن‌ها رویکرد اجتماعی و تاریخی داشتند و شور و شوق حضور توحیدی در صحنه‌ی تاریخ آینده‌ی آن‌ها را فرا گرفته بود. و همان روش منجر شد که ما در انقلاب اسلامی با روحیه‌ی عرفانی آن عرفای بزرگ کار را ادامه دهیم و به نتیجه برسائیم و با همان روحانیت عرفانی هشت سال دفاع مقدس را معنا نمودیم و تغذیه کردیم و ملت حرفه‌ای عرفانی امام را فهمید و جلو رفت. ولی متأسفانه بعضی‌ها می‌خواهند حرکات عرفانی نجف را از تاریخ خود خارج کنند و به عنوان یک حرکت سلوکی مجزا از تاریخ ادامه دهند و نتیجه بگیرند و این ممکن نیست. در حالی‌که همه‌چیز را باید با حضور سنجید و تنها حضور واقعی است. عقل انتزاعی با مفهوم سر و کار دارد و موضوعات را غیر تاریخی می‌نگرد. عرفان احساس حضور حضرت حق است در تاریخی که عارف حاضر است، یک نوع آگاهی به حضور حضرت حق است مطابق آن اسمی که در زمان تجلی یافته. پس عرفان در هر دوره‌ای در بستر تاریخی و آگاهی تاریخی خودش ظهور می‌کند به همین جهت در هر دوره‌ای نسبت به دوره‌ی قبل و بعد از خود تفاوت‌هایی دارد، بدین معنا عرفا هرکدام در تاریخ خود زندگی می‌کنند و از آن پایگاه نظر به آینده دارند تا احساس خود را از آینده، به مخاطبان خود منتقل کنند.

ما تا حرکات عرفانی نجف را در تاریخ خودش کالبد شکافی نکنیم و روح نظام‌سازی و تمدنی آن را در عمق رویکرد آن بزرگان درک نکنیم نمی‌توانیم آن حرکات را در امروز زندگی خود حاضر نماییم. ما مثل سوسیالیست‌ها جمع را اصالت نمی‌دهیم ولی از آیات الهی و سیره‌ی اولیاء معصوم^{علیهم‌السلام} این‌طور می‌فهمیم که سیر از عالم مادون به عالم اعلی در یک رویکرد اجتماعی تحقق می‌یابد و اگر دغدغه‌ی حضور زندگی توحیدی در اجتماع نداشته باشیم وارد اعتصام به حب‌الله نشده‌ایم تا با نور توحید حضرت حق روبه‌رو شویم. آیه می‌گوید اگر می‌خواهید به حق رجوع کنید و حضرت حق سراغ شما بیاید باید روح جمعی توحیدی داشته باشید. آن‌جا که می‌فرماید: «يَدُّ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ» معلوم است که حضرت حق تا قرب به جمع مؤمنین پائین آمده و جمع را یاری نموده و آن‌جا که می‌فرماید: «وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» می‌خواهد شما بالا بروید و از توحید افعالی به توحید صفاتی و نهایتاً به توحید ذاتی برسید. در واقع آیه می‌خواهد ما در یک نظام توحیدی، رفع حجاب کنیم و با نظر به جمع مسلمین به حضرت حق رجوع داشته باشیم. «وحدت وجود» به شما متذکر می‌شود حق همه جا هست، شما باید رفع حجاب بکنید تا با حضور همه جایی حق مانوس گردید.

جمع‌بندی بنده در رابطه با مکتب عرفانی نجف و روشی که مرحوم قاضی داشتند این است که این عزیزان ابتدا به خوبی می‌دانند تقدیر جدیدی در عالم در حال وقوع است و آن تقدیر اقتضا می‌کند جوامع بشری به صورت خاصی به صحنه در آیند و آن‌ها با نگاه خاصی که به هویت جمعی بشری داشتند این عرفان را در کنار جریان

فقهی که در حال حرکت بود، شکل دادند و چون نظر به نظام‌سازی عرفانی داشتند به توفیقات الهی نایل شدند توفیقاتی که بنا به آیه مذکور به کسانی می‌رسد که می‌خواهند هدایت توحیدی را در یک اجتماع ظهور بدهند.

ریشه‌ی شور و شوق عرفا

برای بنده همواره این سؤال مطرح بوده است که ریشه‌ی این شور و شوقی که در تاریخ در بین عرفا ظهور کرده کجا است، شما در زمان مولوی در قرن هفتم با آن شور و شوق روبرو می‌شوید و یا همان زمان محی الدین آنچنان با آن شور ظهور کرده که فتوحات مکیه و آن همه آثاری که از خود باقی گذارد را می‌نویسد. و یا زمان صفویه و حضور خستگی‌ناپذیر میرفندرسکی و میرداماد و شیخ بهایی و ملاصدرا. اگر بخواهیم ریشه‌ی این شور تاریخی را خیلی خلاصه بررسی کنیم باید بگویم این بزرگان متوجه شدند باید در تاریخی که زمان خودشان شروع شده حاضر باشند، هر چند نحوه‌ی حضور آن‌ها با حضور حاکمان فرق می‌کند، همان‌طور که رزمندگان دفاع مقدس به این شعور رسیدند که با ظهور انقلاب اسلامی در عالم خبری می‌شود که زندگی آن‌ها با ورود در آن تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شد، معنای خود را می‌یابد و لذا تماماً خود را به دست انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» دادند. رزمندگان ابتدا متوجه آن خبر بزرگ الهی و آن تقدیر خاص شدند و سپس راه‌کار عملی آن را این دیدند که مرید حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شوند و در دل چنین حضوری بود که در سلوک معنوی راه صد ساله را یک شبه طی کردند. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در وصف آن‌ها می‌فرمایند:

«آنچه انسان را در مقابل رزمندگان
جبهه‌ها و پشتیبانان آنان ... به خضوع
و ادوار می‌کند، بُعد معنوی آن است که با
هیچ معیاری نمی‌توان سنجید و با هیچ
میزانی نمی‌توان عظمت آن را دریافت. ما
عقبماندگان و حیرت‌زدگان، و آن سالکان
و چله‌نشینان و آن عالمان و نکته‌سنجان
و آن متفکران و اسلام‌شناسان و آن
روشنفکران و قلمداران و آن فیلسوفان و
جهان‌بینان و آن جامعه‌شناسان و
انسان‌یابان و آن همه و همه، با چه
معیار این معما را حل و این مسأله را
تحلیل می‌کنند که از جامعه‌ی مسمومی که
در هر گوشه‌ی آن عفونت رژیم ستم‌شاهی
فضا را مسموم نموده بود، ... چگونه در
ظرف سال‌های معدود از بطن این جامعه و
انقلاب- که خود نیز اگر معیارهای عادی
را حساب کنیم باید کمک به فساد کند-
یک همچو جوانان سرشار از معرفت الله و
سراپا عاشق لقاء الله و با تمام وجود
داوطلب برای شهادت، جان نثار برای
اسلام که پیران هشتاد ساله و سالکان
کهنسال به جلوه‌ای از آن نرسیده‌اند،
بسازد؟»⁵

در اینجا باید روشن شود آیا به واقع این
رزمندگان یک راه سلوکی بسیار متعالی را طی
کردند که حضرت امام در وصفشان می‌فرمایند:
«جوانان سرشار از معرفت الله و سراپا عاشق
لقاء الله» یا نه؟ باور بفرمائید ما هنوز خودمان
هم باورمان نشده که آن رزمندگان در مسیر
لقاء الهی خیلی جلو رفتند، زیرا روش سلوکی
آن‌ها با روش‌های سلوکی که ما می‌شناسیم منطبق

⁵ - پیام امام به رزمندگان در 10 / 1 / 61 در رابطه با
عملیات فتح‌المبین

نبوده در حالی که با تمام وجود احساس کردیم اگر مرحوم قاضی در موقعیت دفاع مقدس هشت‌ساله قرار می‌گرفت، چون به دنبال حق بود، حتماً همان راهی را می‌رفت که مرحوم شهید چمران‌ها رفتند. اول باید متوجه این امر باشیم که نباید تنها با نگاهی که مرحوم قاضی را عارفی واصل می‌دانیم با همان نگاه مرحوم شهید چمران را نگاه کنیم وگرنه راه شهید چمران و وصول إلى‌اللّٰهی ایشان در مقابل ما در حجاب می‌رود. به همین جهت اذعان می‌کنم و قسم می‌خورم که ما در مسئله‌ی حضور این نیروهایی که آمدند و تاریخ نوری جدید را شناختند و فرهنگ سلوکی فوق العاده‌ای ایجاد کردند، مانده ایم و جایگاه این سخن حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را نمی‌فهمیم که بر چه مبنایی فرمودند: «همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دار الشفای آزادگان خواهد بود.»⁶

حضرت آیت الله جوادی «حفظه‌الله» نیز در درس عرفانشان سخنی به همین مضمون داشتند که آینده تربت این شهداء سرمه‌ی چشم عرفاء خواهد بود. شما می‌توانید این را خوب حس کنید یک خبری شده که این رزمندگان دفاع مقدس فهمیدند و تماماً خود را فدای حضور در صحنه‌ای کردند که تاریخ توحیدی جدیدی را شکل می‌دهد. می‌توان فهمید یک خبری شده و تاریخ و تقدیری ظهور کرده که باید در آن حاضر شد. در راستای چنین شعوری چمران‌ها و صیادها و باکری‌ها و خرازی‌ها طلوع کردند. باز تأکید می‌کنم مشکل آن است که ما می‌خواهیم با زبان عرفانی زمان مرحوم قاضی این پدیده را بفهمیم و همین امر موجب می‌شود

نه حضور عرفانی تاریخی خودمان را بفهمیم و نه معنای حضور تاریخ دوران عرفان نجف را درست درک کنیم، چون بدون توجه به روح تاریخی آن دوران می‌خواهیم آن دوران را بفهمیم و دنبال کنیم.

روحیه‌ی حساسیت نسبت به توحید در جامعه، در سیره‌ی ائمه علیهم‌السلام بسیار روشن است و دغدغه‌ی همیشگی آن‌ها این بوده است تا جایی که راضی نبودند حاکمان ظالم - که حجاب تجلی توحیدند - یک ساعت در مسند حاکمیت باشند. حتماً جریان صفوان جمال را شنیده‌اید که می‌گوید: نزد امام کاظم علیه‌السلام رفتم به من فرمود: ای صفوان هر چیزت زیبا و نیک است جز یکی. گفتم: قربانت کدام؟ فرمود: کرایه‌دادن شترانت به این مرد - هارون الرشید - گفتم: به خدا کرایه ندادم برای خوشگذرانی و خودنمایی و نه شکار و بازیگری بلکه برای راه مکه، و خود هم متصدی آن نیستم و غلامانم را با او می‌فرستم، فرمود: ای صفوان آیا کرایه‌ی تو بر عهده‌ی آن‌ها نیست که بدهند؟ گفتم: چرا قربانت، فرمود: می‌خواهی بمانند تا کرایه‌ی تو را بدهند؟ گفتم: آری. فرمود: هر که ماندن آنها را دوست دارد از آنهاست و هر که از آنهاست دوزخی است. صفوان گفت: رفتم همه‌ی شترانم را تا آخر فروختم و خبرش به هارون رسید و مرا خواست و به من گفت: ای صفوان به من رسیده که شترانت را فروختی؟ گفتم آری گفت: چرا؟ گفتم: پیری سالخورده‌ام و غلامان هم نیروی کارها را ندارند گفت: هیهات هیهات من می‌دانم کی به تو اشارت کرده به این کار و آن موسی بن جعفر است.⁷

جستجوی توحید و عرفان در جامعه

اگر امامان را قهرمان عرفان و توحید می‌دانیم از این جهت است که توحید را در جامعه جستجو می‌کردند و با این رویکرد که حق باید در مناسبات اجتماع ظهور داشته باشد عمل می‌کردند و به شور و شوق الهی نایل می‌شدند، چون می‌دانستند حضرت حق در مظاهرش، حضرت حق است و به اصطلاح عرفا توحید واقعی جمع بین تنزیه و تشبیه است زیرا آن که مشغول خدای فکری خود است با تنزیه صرف به خداوند نظر دارد که نظر به خدای عقلی است و او با مفهوم خدا مرتبط است و آن کسی هم که به مخلوقات مشغول است و مثل بتپرستان کمالات الهی را به مخلوقات می‌دهد که مشرک است و از ارتباط با خدا محروم می‌باشد، تنها آن کسانی که توانسته‌اند بین تشبیه و تنزیه جمع کنند خدا را در همه‌ی مظاهرش یافته‌اند و به تعبیر محی‌الدین در فصّ نوحی:

فَإِنْ قَلْتَ بِالتَّنْزِيهِ كُنْتَ مُقَيِّدًا
وَ إِنْ قَلْتَ بِالتَّشْبِيهِ كُنْتَ مُخَدِّدًا
اگر او را صرفاً تنزیه کنی، او را مقید کرده‌ای و اگر او را صرفاً تشبیه نمایی او را محدود کرده‌ای.

وَ إِنْ قَلْتَ بِالأَمْرِيْنَ كُنْتَ مُسَدِّدًا
وَ كُنْتَ إِمامًا فِي المَعَارِفِ سَيِّدًا
و اگر او را به تشبیه و تنزیه خواندی، تو در مسیر سداد و صلاح هستی و امامی هستی در معارف که سروری می‌کنی.

علت شور و شوق عرفا در آنس با حق آن است که توانسته‌اند جمع بین تنزیه و تشبیه بکنند

و در نتیجه خدا را در همه‌ی مظاهر بنگرند و با همین روحیه است که خدا را در اجتماع بشری دنبال می‌کنند، همان خدایی که در نظام اسلامی و انقلاب اسلامی ظهور کرد و رزمندگان ما او را یافتند و در ازای دفاع از چنین نظامی راه انس با خدا را پیدا کردند و این‌چنین جلو رفتند که ملاحظه کردید و همین امر در عرفای مکتب نجف بود و آن‌ها در زمان خود نیز می‌دیدند تاریخی شروع شد که خداوند در حال ظهور در آن تاریخ است و با شور و شوق تمام برای ظهور هر چه بیشتر آن خدا و انس با او کار را شروع کردند و از این جهت ما می‌گوئیم عرفان آن بزرگان متن اسلام است و نه چیزی بالاتر و یا جدا از اسلام، زیرا به دنبال توحید نابی بودند که قرآن معرفی کرده بود، توحیدی که آیه‌ی «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید/3) از آن خبر می‌دهد.

متأسفانه ما ولی‌شناسی را از دست داده‌ایم و با نگاه غربی که عموماً راهبه‌ها را نماد عرفان می‌دانند می‌خواهیم به اولیای خود نگاه کنیم در حالی‌که عرفای ما اگر در این زمان بودند حتماً در کنار رزمندگان قرار داشتند همان‌طور که دیدید چگونه آیت الله بهاء‌الدینی با آن کبر سن در جبهه حاضر می‌شدند. این بزرگان به‌خوبی می‌دانستند که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «عَلَيْكَ بِالْجِهَادِ فَإِنَّهُ رَهْبَانِيَّةٌ أُمَّتِي»⁸ بر شما باد جهاد در راه خدا که آن رهبانیت امت من است و نیز می‌دانستند که حضرت به عثمان بن مضعون که راه رهبانیت پیشه کرده بود فرمودند: «يَا عُثْمَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ

يَكْتُوبُ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ اِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ اُمَّتِي
الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ»⁹ ای عثمان! خداوند بر ما
مسلمانان رهبانیت را ننوشته، رهبانیت امت من
جهاد در راه خدا است و نیز رسول خدا ﷺ
فرمودند: «لِكُلِّ نَبِيٍّ رَهْبَانِيَّةٌ، وَ رَهْبَانِيَّةُ هَذِهِ
الْاُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ.»¹⁰ برای هر پیامبری
رهبانیتی هست، رهبانیت امت من جهاد در راه
خدا است زیرا توحید محمدی ﷺ در جامعه از این
طریق ظهور می‌کند.

در یک کلمه علت شور و شوق عرفا در هر
تاریخی درک تقدیر الهی آن زمان است و این‌که
خود را در دل تقدیری قرار دادند که عامل
ظهور اراده‌ی حضرت حق در آن زمان است. آن‌ها
راه انس با خدا را در چنان شرایطی به‌دست
آوردند و ما نباید در پیروی از آن‌ها سلوک
آن‌ها را بیرون از حضور تاریخی آن‌ها بررسی
کنیم وگرنه به نام عرفان با علومی انتزاعی
ارتباط برقرار کرده‌ایم که هرگز ما را به آن
شور و شوق عرفانی که حضرت سجاد ♦ در
مناجات‌های خود داشتند نمی‌رساند، حضرت با
خدایی مناجات می‌کردند که با فتح تاریخی کربلا
ظهور کرده و تا قیام قیامت بشریت را تغذیه
می‌کند، آیا می‌توان بدون نظر به کربلا با خدای
صحیفه‌ی سجادیه مرتبط شد؟ صحیفه‌ای که امام
سجاد ♦ در دعای مکارم از حضرت حق تقاضا دارند
صفات صالحین و متقین را با دوام طاعت و لزوم
جماعت به ایشان عطا فرماید¹¹. چون می‌دانند
باید در بین جمع مسلمین دینداری را به اوج

⁹ - أمالي الصدوق، ص: 66

¹⁰ - پیام پیامبر، متن عربی، ص: 816

¹¹ - به فراز «وَ اَكْمِلْ ذَلِكْ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَ لُزُومِ
الْجَمَاعَةِ» از دعای مکارم الاخلاق نظر کنید.

عرفانی‌اش رساند. این علاوه بر آن است که سراسر دعای مکارم الأخلاق نظر به تحقق جامعه‌ای دارد که نسبت افراد به همدیگر نسبت گذشت و محبت باشد تا زمینه‌ی تحقق تمدن اسلامی فراهم شود.

رزمندگان و فنای فی‌الله

بنده توصیه می‌کنم کتاب «همپای صاعقه» را که گزارش‌های مستند از عملیات‌های لشکر 27 محمد رسول الله ﷺ است با این رویکرد که عرض کردم مطالعه کنید تا ببینید آن عارفانی که در تاریخ جدید وارد شده‌اند، چگونه ظهور کردند. نویسندگان محترم کتاب نوارهایی را که در قرارگاه جنگ بوده است پیاده کردند، خیلی هم کار درستی کردند که چیزی از خودشان به آن‌ها اضافه نکردند، خیلی عجیب است که این سرداران چطور می‌فهمند خداوند دارد در تاریخ ما طلوعی خاص می‌کند و ظلمات در سطح جهان در حال نابودشدن است و آن‌ها برای تحقق اراده‌ی الهی، خود را به خدا نزدیک کردند و تا فنای فی‌الله و فنای در ذات جلو رفتند. در توصیف یک صحنه هست که یکی از رزمندگان می‌گوید بنا بود از محوری که تعیین شده بود بگذریم و خود را به سایر رزمندگان که از محور دیگر وارد شده بودند برسانیم، ولی بر خلاف پیش‌بینی‌ها متوجه شدیم از یکی از سنگرهای عراق با یک تیربار رزمندگان را می‌زنند و از طرفی باید حتماً از آن محور عبور می‌کردیم، در این هنگام

فرمانده‌مان ضامن‌های سه تا نارنجک را کشید و آن‌ها را در دست‌های خود قرار داد و با سرعت به طرف سنگر عراقی رفت در حالی‌که می‌دانست کشته می‌شود، ولی با تمام وجود رفت که خود را بیندازد در سنگر عراقی و آن سنگر را منفجر کند و همان‌کار را کرد و آن فرمانده نیز با انفجارِ نارنجک‌ها تکه تکه شد. چقدر انسان باید متعالی شده باشد که در آن لحظه این‌طور تصمیم بگیرد؟ غیر از امام حسین \blacklozenge و یاران خاص آن حضرت کسی را سراغ دارید؟ آیا جای تعجب است وقتی می‌گوییم بعضی از این رزمندگان به فنای ذات یعنی فنای از فنا رسیده‌اند و جز حق و حقانی‌دیدن همه‌چیز، به هیچ‌چیز دیگر نظر ندارند؟¹² می‌خواهم بگویم نزدیکترین صحنه به صحنه‌ای که یاران امام حسین \blacklozenge در آن وارد شدند، صحنه‌ی دفاع مقدس ما بود. این فرمانده چه چیزی می‌بیند که در نزد او ارزش آن را دارد برای رجوع به آنچه در انقلاب اسلامی ظهور کرده، این طور خود را فدا کند؟ معلوم است این عزیزان چیزهایی از نور خداوند را در انقلاب اسلامی دیدند که به راحتی در جبهه‌ها برای به انتهارساندن آن نور خود را فدا کردند.

12 - وقتی کسی هیچ نقشی برای مخلوق قائل نباشد و همه‌ی مخلوقات را بالحق بنگرد می‌تواند چنین تصمیمی بگیرد که آن رزمنده انجام داد و یا بعضی از آن‌ها حاضر می‌شدند بدن خود را در میدان مین بیندازند تا منفجر شود و بقیه رزمندگان از روی بدن آن‌ها حرکت کنند. این مقام را که سالک همه چیز را بالحق بنگرد و بتواند به‌خوبی چنین تصمیماتی بگیرد و هیچ نظری در عمل به بدن خود نداشته باشد، فنای در فنا یا فنای ذاتی و توحید ذاتی می‌گویند، چیزی که همیشه سالکان بزرگ در طلب آن بودند.

تاریخی از نور الهی شروع شده است که ظلمات دوران می‌خواهد مانع ظهور آن شود، بنده در تحقیقاتی که در رابطه با فضای تاریخی دوران مرحوم قاضی و یا ملاصدرا داشته‌ام احساس می‌کنم همان حالتی را این بزرگان در تاریخ خود متوجه شده‌اند که رزمندگان ما متوجه شدند و همه مطابق آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا» به دنبال آن بودند که با یک حضور جمعی و تمدنی به ریسمان الهی چنگ بزنند و عامل حرکت آن‌ها روحیه‌ی تاریخ‌سازشان بوده تا در تاریخ توحیدی عالم نقش خود را ایفا کنند.¹³ با توجه به آیه‌ی مذکور باید بدانید

13 - با ظهور دولت صفوی - به عنوان اولین دولت شیعی - و این که غرب با اعزام مستشاران خود سعی کرد جای پای خود در آن دولت باز کند و اندیشه‌ی خود را در همان ابتدای امر بر مناسبات فرهنگی ما القاء نماید، ملاصدرا با آن هوش فوق العاده‌ای که داشت - همان بصیرتی که در علامه‌ی طباطبائی و اصول فلسفه و روش رئالیسم‌شان ملاحظه می‌کنید - متوجه می‌شود باید کاری کرد که دنیای جدید در این مرحله، ما را از حقیقت غافل نکند. چون علاوه بر مستشاران غربی، اخباریون نیز در دستگاه صفوی رفت و آمد داشتند و آقای امین استرآبادی پایه‌گذار اندیشه‌ی اخباریون، با شاه عباس ارتباط داشت که البته نمی‌توان اندیشه‌ی اخباری‌گری را بی‌تأثیر از اندیشه‌ی حسی و ذهنی اروپائیان دانست. ملاصدرا متوجه شد معضلی پیش‌آمده بزرگتر از این‌ها است که بشود به راحتی آن را از سر جامعه‌ی شیعه رفع کرد و چاره‌ی کار را آن دید که خود را از دستگاه دولت صفوی آزاد کند و مکتب اصالت وجود را که درست مقابل اندیشه‌ی غرب و اخباری‌گری است، تدوین نماید و گوهر مکتب اسلام و تشیع را براساس شرایط جدیدی که به وجود آمده، به صحنه آورد، او خوب می‌دانست در چنین شرایطی اگر تشیع بخواهد به صورت کاربردی جوابگوی نیاز جامعه به علوم انسانی باشد، فلسفه‌ی مخصوص خود را می‌خواهد. ملاصدرا خیلی زود فهمید آینده‌ی تشیع باید با چه اندیشه‌ای تغذیه شود تا آن‌جایی که کسی مثل علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» با آن عظمت، بگوید: «ما همه بر سر سفره‌ای نشسته‌ایم که مرحوم آخوند [ملاصدرا] پهن کرده است». از آن عجیب‌تر حرف حضرت امام [رضوان‌الله‌تعالی‌علیه] است که می‌فرمایند: ملاصدرا و ما ادریک ما

عرفان فردی به معنای رجوع به حق معنا نمی‌دهد، بیخودی معطل‌اند آن‌هایی که به دنبال خدای فردی هستند چون نظر به خدای فردی ناخودآگاه نظر به خدای انتزاعی خواهد بود. همه‌ی ما عبادت کنیم که رجوع به خدا داشته باشیم و غیر خدا را نمی‌خواهیم، این آیه می‌گوید اگر می‌خواهید به خدا رجوع داشته باشید، یک روح جمع داشته باشید باید جمعاً چنین کاری را اراده کرده باشید و خداوند را در جمع خودتان بیاورید و بیابید و در عین حال باید به سمت سوسیالیسم کشیده نشوید و برای خود هیچ اصالتی قائل نباشید. باید رویکرد اجتماعی حضور خدا در تاریخ خود را از دست ندهید تا ارتباط فردی شما با خدا نیز ممکن گردد و در تنهایی هم با آن خدا مانوس باشید.

هوشیاری تاریخی عرفای نجف

مرحوم سید علی شوشتری و اساتید خط عرفانی نجف فهمیدند دنیا در حال عوض شدن است و شرایطی در حال ظهور است که اگر عرفان اسلامی ظهور و بروز نکند شیعه گرفتار بن‌بست تاریخی می‌شود و فرهنگ مهدوی نمی‌تواند در فضای مدرنیسم معنای خود را نشان دهد. ظاهراً عزیزانی که در نجف بودند بهتر از بقیه متوجه

الملاصدرا؟! بنده بسیار مایلم بتوانم جایگاه این حرف را برای مخاطبانی که موضوع وجود تشکیکی را دنبال می‌کنند روشن کنم که چگونه حضرت امام از طریق این جمله وعده‌ی حضور تفکر ملاصدرا را در آینده‌ی تاریخ می‌دهند و مقام معظم رهبری با هوش سرشار خود معتقدند فلسفه‌ی ملاصدرا جای خالی خویش را در اندیشه‌ی انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام خواهد یافت.

حضور تاریخ جدیدی که در حال پیداشدن بود می‌شدند همان‌طور که علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» متوجه تاریخی شد که هیوم شکل داده بود و المیزان را در مقابله با آن روح که سراسرِ غربزده را احاطه کرده است، نوشتند.

تاریخ جدید ما در راستای تقابل با چهره‌های مختلف غرب، شکل‌های مختلفی را ظهور داده و باید پذیرفت چندان محسوس و ملموس هم نیست مگر آن‌که انسان‌ها با نوری اشرافی متوجه آن بشوند. در زمانی عرفان نجف ظهور می‌کند که از یک طرف فضای تاریخی دوران مرحوم مجلسی در حال تغییر است و از طرف دیگر روحی از مدرنیته در حال نفوذ به جهان اسلام است و عالم دینی ما را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد و گرایش به عالم ماده بر روح و روان ما غالب خواهد نمود، روحی که حیات اجتماعی خاصی را برای بشر به میدان آورد که به راحتی نمی‌توان در مقابل آن مقاومت کرد. در چنین شرایطی هنر عرفای نجف این بود که توانستند طوری در تاریخ حاضر شوند که جامعه‌ی اسلامی راهکارهای مغلوب‌نشدن در مقابل روح غربی را بشناسد. اصول فلسفه و روش رئالیسم و از آن مهم‌تر تفسیر المیزان را علامه «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با چنین انگیزه‌ای و با چنین بصیرتی نوشتند. ملاحظه می‌فرمائید که تفسیر قیّم المیزان انرژی زیادی برده است، بیست سال شب و روز، با کمترین استراحت به آن پرداختن و آن‌طور فرصت را غنیمت بشمارند که نقطه‌های نوشته‌ها را در مرحله‌ی اول که می‌نویسند نگذارند و در موقع بازخوانی جملات نقطه‌ها را بگذارند؛ خبر از یک شور و شوق فوق العاده‌ی تاریخ‌ساز می‌دهد. علامه می‌فهمید این‌قدر شرایط حساس است و موقعیت

جدیدی ظهور کرده که اگر میزان در راستای شرایط جدید به صحنه نیاید آن نوری که باید ظهور کند به خوبی ظهور نمی‌کند و حجاب‌های دوران، نور الهی را به خفا می‌برند. انصافاً علامه طباطبائی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از عهده‌ی این کار برآمد. ممکن است بفرمائید تفسیر میزان در همه جا حاضر نیست، عنایت داشته باشید آنجایی که باید حاضر باشد حاضر است، تا ملتی که می‌خواهد در کنار انقلاب اسلامی در مبانی معرفتی و انسان‌شناسی به قرآن عمل کند تصمیم‌های درست بگیرد. اندیشه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای «حفظه‌الله» متأثر از میزان است ولی در بستر تاریخی که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» ظهور دادند. مقام معظم رهبری در نماز جمعه در یکی از خطبه‌هایی که در آبان ماه به مناسبت رحلت علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» ایراد فرمودند؛ اظهار داشتند از زمانی که ما میزان را مطالعه کردیم با روحیه‌ی انقلابی بیشتری به صحنه‌ی انقلاب وارد شدیم (نقل به مضمون).

بنده هنوز در این مانده‌ام چگونه این را بیان کنم که باید تاریخی را که واقع شده است حس کنیم و در ذیل آن تاریخ و آن تقدیر، اعتصام به حبل را شروع نماییم و متوجه باشیم بزرگان عرفان در زمان خود به این خودآگاهی رسیده بودند که توانستند چنین کار بزرگی را شروع کنند و به صورتی خستگی‌ناپذیر ادامه دهند. به خوبی روشن است که همه‌ی عرفای نجف از سید علی آقا شوشتری تا مرحوم قاضی و علامه طباطبائی یک شعور اجتماعی روشنی داشتند که در ذیل آن شعور سعی کردند تاریخ خود را تغذیه کنند و به تقدیر تاریخی خود جواب دهند. یک نمونه‌ی خوب آن را در فعالیت‌های

مرحوم آیت‌الله ملکی تبریزی ملاحظه می‌کنید. آیا به ظاهر عجیب نیست که عارفی آنچنانی و با آن روحیه‌ی مناجاتی و تا آن اندازه اهل دل و بُكاء، کتاب می‌نویسد و برای اثبات امکان لقاء الله احتجاج می‌آورد؟ در حالی‌که همه‌ی ما می‌دانیم کار عارف که مقصد خود را اُنس با خدا تعیین کرده این نیست که کتاب بنویسد مگر آن که متوجه باشد رسالتی تاریخی به عهده دارد. آیت الله ملکی تبریزی «رضوان الله تعالی علیه» نمونه خوبی است از این‌که متوجه باشیم عرفای نجف مثل عرفای تهران تاریخی فکر می‌کردند و می‌دانستند توحید آن‌ها اقتضا می‌کند باید به صحنه بیایند و چون شرایط، شرایط جدیدی است می‌فهمند امروز نقش تاریخی خود را باید از طریق نوشتن کتاب ایفا کنند در حالی‌که تا قبل از ایشان حتی جناب قاضی بیشتر شاگردپروری می‌کردند و از طریق شاگردانشان تاریخ خود را تغذیه می‌نمودند و حیات دینی را در فضای اجتماعی ادامه می‌دادند. شور و شعف آیت الله ملکی را که زبان زد خاص و عام است باید بتوانیم در رسالت تاریخی ایشان که به آن صورت ظهور کرد جستجو کنیم. اگر این روشن شود می‌توانیم در نگاه به سایر عرفایی که در تاریخ حضور داشتند بازخوانی کنیم و نظر به جایگاه تاریخی خواجه عبدالله انصاری‌ها و قشیری‌ها و هُجویری‌ها داشته باشیم.

می‌خواهیم با توجه به نکات فوق به این نکته برسیم که تا یک حیات اجتماعی توحیدی را به افراد پیشنهاد نکنیم، عرفان به معنای اعتصام به حبل الله است معنا پیدا نمی‌کند. باید ثابت کرد بدون حیات اجتماعی، عرفان بر قلبها ظهور نمی‌کند - هرچند در هر تاریخی شکل حیات اجتماعی متفاوت است- وگرنه تصور آن که

می‌توان در یک حیات فردی به عرفان واقعی رسید، باز تأکید می‌کنم یک توهم عقیم و بی‌نتیجه است. چه کسی است که در حیات فردی شور و شوق واقعی احساس می‌کند؟ اگر با خدای انتزاعی و مفهومی بشود شوق عرفانی داشت با عرفان فردی نیز می‌توان شور و شوق احساس کرد. خداوند خود را در مناظر توحیدی می‌نماید حتی اگر آن منظر وجود مقدس امام معصوم باشد، آن‌طور که حضرت باقر **♦** می‌فرمایند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَّبِرْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتِ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ»¹⁴ هرکس که مایل است بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند نیز او را مشاهده کند باید آل محمد را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد و پیرو امامی از این خانواده گردد. اگر چنین بود خدا را می‌بیند و خدا نیز او را می‌بیند. امام باقر **♦** با توجه به این روایت ما را متوجه حضور خدا در جاهایی می‌کنند که خداوند ظاهر می‌شود، و از جمله آن مظاهر حضور تاریخی حضرت حق است و هیچ عارفی نیست که متوجه چنین حضوری نباشد و با نظر به نور حق در زمانه‌ی خود با خدا به مناجات می‌پردازد. حتماً در شرح حال حضرت امام خوانده‌اید که خانم زهرا مصطفوی می‌فرمایند. رمضان سال قبل از رحلت امام را خوب به یاد دارم. بعضی وقتها هر بار که به دلیلی نزد ایشان می‌رفتم و سعادت پیدا می‌کردم با ایشان نماز بخوانم، وارد اتاقشان که می‌شدم می‌دیدم قیافه‌ی ایشان کاملاً برافروخته است و چنان اشک می‌ریختند که

دیگر دستمال کفاف اشکشان را نمی‌داد و کنار دستشان حوله می‌گذاشتند. امام شبها چنین حالتی داشتند و این واقعاً معاشقه‌ی ایشان با خدا بود.¹⁵

به نظر شما حضرت امام کدام خدا را در منظر خود دارند و لابه و تضرع می‌کنند تا به او نزدیک شوند؟ جز آن است که به خدایی نظر دارند که در عالم ظهور کرده و این مرد آشنا به زمان در اوج فعالیت‌های اجتماعی سیاسی، او را یافته و در خلوت‌های خود در حال مناجات با اوست؟ غیر از این خدا که یک خدای عقلی است و نه خدایی که انسان بتواند با او ملاقات داشته باشد، خدا را کجا باید ملاقات کرد؟

انقلاب اسلامی آینده‌ی انس با خدا

بنده به عشق این‌که این انقلاب شرایط رجوع به حق است و در منظر آن می‌توان خدا را ملاقات کرد زنده‌ام و در این رابطه خود را معنا می‌کنم و احساس حضور حق در عالم را این‌طور می‌شناسم و در این رابطه می‌توانم عبادت کنم یا کتاب بنویسم و یا صحبت کنم. انقلاب اسلامی بستر تاریخی‌بندگی ما و راه انس با خدا است را در ذیل اسلام و غدیر و امامت. این همان «اعتصام به حبل‌الله» است در زماننا هذا.

در صدر اسلام داریم که عده‌ای از رزمندگان می‌گویند در شبی که در مقابل دشمن اردو زده بودیم، بیدار شدیم و دیدیم عده‌ای که نماز شب می‌خوانند از دهان‌شان نور می‌آید، به نظر شما

شخصی که نور را دید بالاتر است یا آن‌که نور از دهانش می‌آید؟ در آن تاریخی که در صدر اسلام گشوده شد چه خبر بوده که بعضی از رزمندگان نور داشته‌اند و بعضی دیگر آن نور برزخی را می‌دیدند. جز این است که آن رزمندگان در فضای جهادی که به وجود آمده است خودشان را این‌گونه معنا می‌کردند که باید خدا را در آن فضا و در آن تاریخ عبادت کنند. احتیاط بنده این جاست که ما اگر این مطالب را بالای منبرها بگوییم یک حالت جهاد منهای عرفان پیش بیاید در حالی‌که بنده عکس آن را معتقدم. در ابتدای زیارت امین‌الله حضرت امام صادق^ع، در توصیف امیرالمومنین^ع دارند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» شهادت می‌دهم شما در راه خدا جهاد کردید آن‌طوری که حق جهاد بود. زیرا حضرت صادق^ع خوب می‌دانند در دل آن نوع جهاد چه کمالاتی نهفته است که علی^ع را با آن نوع جهاد توصیف می‌کنند زیرا این نوع جهاد ورود به تاریخ نوری آن زمان محسوب می‌شده.

در راستای تحقق تمدن اسلامی

بنده معتقدم راز آن که حضرت امام تفسیر سوره‌ی حمد را به تلویزیون کشاندند آن بود که در راستای تحقق تمدن اسلامی ما باید چنین ورودی به قرآن داشته باشیم و حضرت امام^ع «رَضُوا لِلَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ» ظرفیتی را در تاریخ احساس کردند که می‌شود چنین معارفی را که تا قبل باید آن اندازه پنهان‌کاری می‌کردید، ارائه دهیم. اگر فکر کنیم با سوره‌ی حمد به دنبال دین فردی هستیم هیچ چیزی از سوره‌ی حمد به دست نمی‌آوریم چون ابتدا باید جای بحث‌های عرفانی

را در حیات تاریخی خود مشخص کنیم تا با آن‌ها درست برخورد نماییم. همان‌طور که حیات دینی عرفای بزرگ ما در راستای حضور تاریخی زمانه‌ی خود، در ازای یک حیات تاریخی بزرگتر یعنی تحقق ظهور مهدی علیه السلام شکل گرفته است ما نیز باید بحث‌های عرفانی را در راستای فهم و تحقق آن هدف معنا کنیم. مگر شما خودتان معتقد نیستید یک ثانیه بدون امام زمان علیه السلام نمی‌شود زندگی کرد؟ و مگر حضور و ظهور امام زمان علیه السلام به این معنا نیست که در نظر به ایشان به یک حیات دینی فعال اجتماعی نظر می‌کنیم که حضرت می‌خواهند به بشریت بدهند؟ یک لحظه نباید از آن حضرت غافل بشویم به همان معنایی که حضرت کاظم علیه السلام به صفوان جمال فرمودند یک لحظه نباید به نظام غیر توحیدی راضی باشد.

تصور حضور در تاریخی جدید با روی کار آمدن سلسله‌ی صفویه راحت‌تر است و معنای به میدان آمدن میرفندرسکی و شیخ بهایی و محقق کرکی و حتی ملاصدرا به خوبی قابل درک است. ولی بنده معتقدم محیی الدین نیز از این قاعده بیرون نیست با ظهور دولت صفویه که تا آن تاریخ تنها دولت شیعه‌ای است که به صحنه آمده، برای آن علمای بزرگ مسئولیت‌زا بود تا در شرایط جدید اعتصام به حبل الله را مطابق تاریخ جدید معنا ببخشند و به آن‌سی که باید با حق در خود و دیگران ایجاد کنند دست بزنند. برای حیات دینی خودشان و رجوع به توحید باید آن‌طور وارد صحنه می‌شدند که شدند. من و شما هم در این دنیا آمده‌ایم تا دینداری کنیم و متوجه باشیم دینداری با حیات جمعی محقق می‌شود مگر آن‌که عندالاضطرار و در حالی که چاره‌ای نداریم به صورت فردی نیز دینداری را

ادامه دهیم همان‌طور که عندالاضطرار نماز را فرادی می‌خوانید. این بحث جدایی است که بعضی‌ها گمان می‌کنند در نماز فرادی حالشان بیشتر است در حالی که خداوند در جمع حاضرتر است و توحیدی که در جمع نصیب انسان می‌شود از توحید فردی بسیار گسترده‌تر است و به جهت گستردگی‌اش هم ملموس بعضی‌ها نیست. بعداً معلوم می‌شود نماز جماعت‌هایتان چیز دیگری بود و با حیات باطنی بسی بالاتر.

عرایضی که باب آن را باز کردم بحث زیادی می‌برد همین اندازه می‌توانم در رابطه با سلوک عرفانی که در این زمان باید داشته باشیم عرض کنم: انقلابی الهی در ذیل وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام انجام شده که سیر آن از آدم شروع و به انقلاب مهدی علیه السلام می‌رسد و ما باید در این انقلاب و در این تاریخ برای این‌که خودمان حیات دینی مناسبی را دنبال کنیم، حیاتی انقلابی داشته باشیم و در چنین فضایی عرفان را دنبال کنیم تا به شور و شوق عرفای سلف برسیم و گرنه همان‌طور که در کتاب سلوک ذیل شخصیت حضرت امام عرض کردم با فلسفه و عرفان مرده روبه‌رو خواهیم شد.¹⁶

امروز ما در کدام بستر به ملاقات خدا می‌رویم؟

¹⁶ - همان‌طور که سیاست‌منهای حضور اشرافی حضرت امام، سیاستی مرده و منفعل بود، فلسفه و عرفانی هم که در حال حاضر تفصیل اندیشه‌ی اجمالی حضرت روح‌الله رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نباشد، فلسفه و عرفان مرده و بی‌خاصیت خواهد بود، زیرا با غلبه‌ی فرهنگ مدرنیته هر چیزی از حقیقت به مجاز تبدیل می‌شود و در ذیل فرهنگ غربی قرار می‌گیرد.

این روشن است که عرفای بزرگ همه در تاریخی که در آن قرار داشتند به ملاقات حضرت الله نایل شده‌اند و هرکدام مطابق ملاقاتشان حق را درست می‌نمایانند ولی از آنجایی که حضرت الله در ظرف زمان‌ها و تاریخ‌های مختلف مطابق آن تاریخ و آن زمان جلوه‌ی خاصی دارد، ما در جلوه‌هایی که آن بزرگان می‌نمایانند اختلاف می‌یابیم. آن‌ها همه درست می‌گویند و همه حقیقتاً به ملاقات خدا رفته‌اند و گزارش آن ملاقات را مطابق تاریخ و زمانه‌ی خویش به بشریت تابانده‌اند. حال سؤال بنده آن است: امروز ما در کدام بستر می‌توانیم به ملاقات خدا برویم تا خدا نیز به ملاقات ما آید و خدایی را جستجو نکنیم که به ملاقات عرفای بزرگ در گذشته رفته است. بحث در نقطه‌های مشترک این ملاقات‌ها نیست، بحث در جلوه‌های خاص این دوران است که ما را با خدای حضوری مرتبط می‌کند و سرمایه‌های مشترک را نیز به صحنه‌ی امروز تاریخ ما می‌آورد.¹⁷

17 - با توجه به اینکه حکیم و عارف در حکمت متعالیه و عرفان با حقیقت مانوس و روبه‌روست، اگر عارفی یا حکیمی با گزارش عارف و یا حکیمی در آثار و نوشته‌ها روبه‌رو می‌شود ناخودآگاه با کشف او یک نحوه احساس یگانگی و تفاهم دارد حتی اگر جایگاه آن کشف را اشاره به مقامی بداند که لازم می‌بیند متذکر مقام برتری شود. به عنوان مثال اگر عارفی و یا حکیمی در موضوعی نظر به مقام خاصه دارد ولی عارف و حکیمی در روبه‌روشدن با گزارش آن عارف معتقد است باید در آن مقام، مقام خاصه‌ی الخاصه مورد تذکر قرار بگیرد نباید تذکر او را به رسم معمول تحت عنوان انتقاد از آن عارف یا حکیم تلقی نمود به این معنا که نگاه یکی در خطا است و نگاه دیگری در صحت بلکه چون نگاه این بزرگان به حقیقت نگاه وجودی است بحث ادق و دقیق در میان است. لذا اگر ملاحظه می‌کنید مثلاً علامه‌ی طباطبایی بر حکمت متعالیه‌ی جناب ملاصدرا حاشیه می‌زند هرگز به این معنا نیست که علامه معتقد است ملاصدرا در آن نکته خطا کرده و ایشان می‌خواهد با نگاه انتقادی آن را تصحیح کند بلکه حاشیه‌ی این قوم بر سخنان همدیگر تبیین و توسعه‌ی موضوع است. به همین جهت است که اگر

البته قبول دارم هنوز عرایض با ابهاماتی همراه است، علتش هم این است که تاریخ در این رابطه هنوز در اجمال است و به تفصیل در نیامده است ولی این روشن است که شناخت تقدیری که مقدر شده و حضور در آن هرچند هنوز در اجمال است، برکات خود را دارد و شور و پشت کار مناسب خود را به همراه می‌آورد. همان پشت کاری که مرحوم محمد باقر مجلسی را وا داشت که بحارالانوار را بنویسد و در آن کتاب متوجه تمدنی باشد که با سلسله‌ی صفویه در حال وقوع بود. مرحوم محمد باقر مجلسی انسان فوق‌العاده‌ای است، در باطن خود به‌خوبی احساس می‌کند دارد در تمدن‌سازی شرکت می‌کند، این‌همه انرژی که به قول معروف ایشان را هرکول جهان اسلام گفته‌اند، بدون نظر به تاریخ آینده‌ای که برای شیعه شروع شده ممکن نیست. هرکول یک قهرمان اسطوره‌ای یونانی است که کارهای فوق‌طیقت بشری انجام می‌داده است، مگر مرحوم محمد تقی مجلسی همین‌طور نبوده؟ او برای این که بحارالانوار را بنویسد این‌همه سند دیده و بعد با ذکر سندهای مختلف آن کتاب را نوشته است و این کار فوق‌العاده‌ای است. آنچه مجلسی را مجلسی کرده آن حس بزرگی است که می‌فهمد تاریخی در حال شروع‌شدن است و او باید با

کسی نتواند با نگاه وجودی به آثار حکما و عرفا بنگرد به جای نگاه تبیینی، موضوع انتقاد به سخن این بزرگان را پیش می‌کشد و این‌جا است که شما می‌بینید این نوع افراد که با ادعای انتقاد با متون حکمی و عرفانی وارد می‌شوند نه‌تنها خود را از نگاه حکیم و عارف به حقایق محروم کرده‌اند بلکه مخاطبان خویش را نیز گرفتار چنین محرومیتی نموده‌اند و از حوزه‌ی علم حصولی و کلاف پرکثرت ماهیات قدمی جلوتر نگذاشته‌اند.

البته در مورد اطلاعات چه در موضوع تاریخ و یا سایر امورات اجتماعی موضوع فرق می‌کند و امکان خطا برای عارف و حکیم نیز مثل سایر مردم وجود دارد.

وظایفی که انجام می‌دهد حیات دینی خود را معنا ببخشد، مرحوم ملکی تبریزی هم در کار خود چنین حسّی را دارد که باید نظرها را در آن زمان که رضاخان به کمک غرب به صحنه آمده و می‌خواهد حوزه‌های ما را نیز تحت تأثیر فرهنگ اعتباری و سوبژکتیویته‌ی غرب قرار دهد، متوجه حقایق کند، اگر مرحوم آقای ملکی در آن تاریخ نبود حکومت رضاخان ما را مثل ترکیه آلوده به غرب می‌کرد، آتاتورک رضاخان ترکیه است. اگر این آقایان در ادامه‌ی نجف، در قم نمی‌آمدند و اگر مکتب عرفانی تهران نبود، کار به این‌جاها نمی‌کشید که ملت ما و حوزه‌ی ما امروز در تاریخی قرار بگیرند که آن تاریخ از غرب جدا است.

هر کدام از نمونه‌های ظهور معنویت و عرفان و قرآن را اگر ملاحظه کنید با یک روح جمعی محقق شده که یک نمونه‌ی آن در سال‌های اخیر علمای اصفهان هستند مثل حاج آقا رحیم ارباب، همه‌ی این بزرگان روحی از معنویت را می‌خواستند در جامعه‌ی القاء کنند تا دینداری‌شان حفظ بشود. کاری که من و شما هم باید با ادامه‌ی راه شهداء به آن برسیم، شهدایی که متوجه شدند روحی در حال وقوع است و خواستند برای دینداری خودشان، در دل آن روح، حیات دینی‌شان را حفظ کنند.

ببخشید که مجبورم حرف‌هایم را تمام کنم و همچنان بحث را مبهم بگذارم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سؤال: فرمودید که هنر عرفای واقعی این بود که فرقه نشوند و فرقه نشدند، حال سؤال این

است چرا تلاش کردند فرقه نشوند و آیا همین‌که می‌گوئیم نحله‌ی نجف به معنای آن نیست که آن‌ها یک فرقه‌اند؟

جواب: نحله‌ای که ما می‌گوئیم یعنی روش و دستگاه و این غیر از فرقه است، زیرا فرقه‌شدن به این معنا است که این‌ها از بقیه‌ی مسلمانان فاصله بگیرند و بقیه را نفی کنند در حالی‌که احترام این عرفا به فقها کاملاً مشهود است. یکی از دلایلی که عرض می‌کنم این بزرگان به جامعه‌ی اسلامی فکر می‌کردند و نه به یک عبادت فردی، همین احترام و حضوری است که این‌ها نسبت به دروس فقها داشتند و احترام متقابل فقها به آن‌ها.

سؤال: آیا همین‌که عرفای نجف به صوفی‌گری متهم بودند نشانه‌ی این نیست که آن‌ها در عمل کارهایی کرده‌اند که به این نام متهم شده‌اند؟

جواب: این‌که دشمنان جامعه‌ی اسلامی سعی می‌کردند با اتهام صوفی‌گری به این بزرگان آن‌ها را از جامعه جدا کنند، بهترین دلیل است که اسلام با فرقه‌شدن هر فکری ضرر می‌کند و سیره‌ی این بزرگان بر خلاف اتهامی بود که دشمن به آن‌ها می‌زد و این را یک قاعده بدانید که دشمن همیشه با اتهام‌های خود خواسته بهترین دلسوزان جامعه را از جامعه جدا کند ولی هنر بزرگان عرفان موجب می‌شد که نقشه‌های دشمن بی‌تأثیر شود. نقل می‌کنند: عده‌ای از معممین اهل ظاهر نسبت به مرحوم آیت الله، عارف کامل و مربی اخلاق، استاد الكل، آخوند ملا حسینقلی همدانی نسبت‌های ناروا و زشتی روا داشتند و در صدد ایذاء ایشان برآمدند، و در نامه‌ای به مرحوم شربانی مرجع تقلید وقت، او را

به‌عنوان صوفی خطاب نمودند. مرحوم شربانی در پاسخ آنان فرمود: «اگر صوفی آن است که شخصیتی مثل آخوند مصداق آن است، ای کاش خدای متعال مرا نیز از جمله‌ی صوفیّه قرار می‌داد.»

تأکید بر اتحاد

سؤال: چه اهمّی داشتند که از خودشان صوفی‌گری را نفی کنند در حالی‌که بعضی گزارش‌ها می‌گوید این‌ها از صوفی‌گری دفاع می‌کردند و پای آن می‌ایستادند؟ مثل همان قضیه‌ی معروفی که مرحوم قاضی در مجلس ترحیمی بلند شدند و فرمودند «نعم الرجل أن یكون فقیها صوفیا» چه مرد خوبی است آن‌که فقیه و صوفی باشد، حتی نگفتند عارفاً بلکه گفتند صوفیا! کارهای ایشان و امثال ایشان را چطور با آنچه شما می‌فرمائید می‌شود توجیه کرد؟

جواب: کمی به گذشته برگردیم تا معنای عرایضی که داشتم بیشتر روشن شود و بعد به سؤال جناب‌عالی بپردازیم. حضرت صادق \blacklozenge کاری می‌کنند که چهار هزار شاگرد از علمای اسلام داشته باشند که عموماً غیر شیعه هستند. و نتیجه‌اش این شد که جهان اسلام از معارف آن حضرت تغذیه شد. حضرت صادق \blacklozenge نیامدند بگویند که ما شیعه‌ها چنین و چنان هستیم و هرکس هم هرطور خواست عمل بکند! خروجی کار ایشان نشان می‌دهد که ایشان مواظب هستند برای جهان اسلام صادق آل محمد ﷺ باشند. در حدّی که همین حالا در مصر نظرها نسبت به امام صادق \blacklozenge الحمدلله بسیار مثبت می‌باشد! حتی آن‌هایی که در همان کشور نسبت به شیعه عناد دارند و بنده بعضی از کتاب‌هایشان را خوانده‌ام، نسبت به امام صادق \blacklozenge

اشکال نمی‌کنند چون اشکال آن‌ها زمینه پذیرش در آن جامعه را ندارد. و این منحصر به امام صادق \blacklozenge نیست. روش شیعه این بوده است. همین که شنیده‌اید امیرالمومنین \blacklozenge بعضاً تقیه می‌کردند و در مقابل فتوای خلیفه نظر خود را نمی‌گفتند به جهت آن بوده که بنا نیست در جهان اسلام یک جبهه، جبهه‌ی خلیفه باشد و یک جبهه، جبهه‌ی علی \blacklozenge و حقیقتاً ائمه علیهم‌السلام در کار خود موفق بودند و به غیر از وهابی‌ها، امیرالمؤمنین \blacklozenge در جهان اسلام مورد قبول همه‌ی گروه‌های اسلامی می‌باشند. از این جهت عرض می‌کنم تلاش بزرگان ما این است که شیعیان یک گروه جدا از جهان اسلام نشوند البته به همین معنایی که عرض شد. هر چند متأسفانه در زمان صفویه - به عنوان یک حکومت شیعه - رگه‌هایی از تقابل شیعه و سنی مطرح شد که فکر می‌کنم غربی‌ها که در دربار صفوی رفت و آمد داشتند در این امر بی‌تأثیر نبودند تا آنجایی که دولت صفوی سال‌ها با نقشه‌ی غربیان با عثمانی‌ها که در هر حال دولتی اسلامی بودند، جنگیدند و متأسفانه شاه اسماعیل قبر ابوحنیفه را به توالی تبدیل کرد و پول می‌داد به هر کسی که از آن توالی استفاده بکند و ملاصدرا و امثال ملاصدرا از یک جهت با این تنگ نظری‌ها هم مقابله می‌کردند، ملاصدرا دو کتاب دارد که در آن دو کتاب با این نوع آخوندها که با تاجر و تنگ‌نظری خود به تقابل بین شیعه و سنی دامن می‌زنند درافتاده، آن دو کتاب یکی به نام «کسرالاصنام الجاهلیة» و دیگری به نام «رساله‌ی سه اصل» است که مشکلات تاجر و انجماد در دین را مطرح می‌کند و خطری که آینده‌ی حکومت شیعی را تهدید می‌کند گوشزد می‌نماید. حضرت امام و مقام معظم رهبری چقدر تلاش می‌کنند تا شیعه یک فرقه نشود و جهان اسلام

شیعه را در کنار خود احساس کند. این وظیفه‌ی دینی ما است، عرفای بزرگ نیز همیشه همین‌طور عمل می‌کردند و به همین جهت هم مورد احترام سایر علماء بوده‌اند.

وقتی روشن شد روش ما در سیره‌ی ائمه علیهم‌السلام و علمایمان این است که حتی جنگ بین شیعه و سنی راه نیاندازیم به طریق اولی عرفای ما تلاش دارند جبهه‌ی عارف و فقیه راه نیفتد، هر چند دشمنان اسلام بی‌کار نباشند. شما به مصاحبه‌ی جناب آقای احمد طیب که هم‌اکنون مفتی الازهر است عنایت کنید تا موفقیت شیعه در یگانه بودن با جهان اسلام را احساس کنید با این‌که مصاحبه‌کننده سعی دارد شیعه را نقد کند، ولی آقای احمد طیب از ما بهتر روح اتحاد بین شیعه و سنی را می‌شناسد، حتی مصاحبه‌کننده می‌گوید شیعه‌ها عمر و ابوبکر را قبول ندارند چگونه می‌گوئید این‌ها مسلمانند؟ در جواب می‌گوید مگر اعتقاد به ابوبکر و عمر جزء اصول دین است. ملاحظه کنید آن طرف چنین علمایی هستند با رویکرد مثبت به شیعه و از این طرف هم حضرت امام و رهبری هستند با سیره‌ی اهل البیت علیهم‌السلام که عدم اختلاف بین شیعه و سنی را می‌خواهند.

عین مصاحبه‌ی دکتر احمد طیب که هم‌اکنون مفتی الازهر است با شبکه‌ی نیل به قرار زیر است:
- خبرنگاری سؤال کرد آیا به نظر شما عقاید شیعه مشکل ندارد؟

شیخ طیب جواب داد: نه چه مشکلی دارند، 50 سال پیش شیخ شلتوت فتوا داده است که شیعه مانند مذاهب دیگر است.
- خبرنگار گفت: فرزندان ما در حال شیعه شدن هستند، چه باید بکنیم؟

شیخ جواب داد: خوب بشوند مگر کسی از مذهب حنفی به مالکی برود ما اشکالی به او می‌گیریم؟

- خبرنگار پرسید: شیعیان با ما در حال قوم و خویشی هستند و با فرزندان ما ازدواج می‌کنند. شیخ جواب داد: چه اشکالی دارد، بین مذاهب ازدواج آزاد است.

- خبرنگار گفت: می‌گویند شیعیان قرآنشان فرق می‌کند.

شیخ طیب پاسخ داد: این حرفها خرافه پیرزنها است. قرآن شیعیان با ما هیچ فرقی ندارد و حتی رسم الخطشان نیز مانند قرآن ما است.

- خبرنگار گفت: 23 روحانی از یک کشور (عربستان) فتوا داده‌اند که شیعیان کافرند، رافضی هستند.

شیخ گفت: فتوای آنها اعتباری ندارد.

- خبرنگار گفت: پس این اختلافاتی که بین

شیعه و سنی مطرح می‌کنند چیست؟
شیخ پاسخ داد: این اختلافات، سیاست خارجی است و می‌خواهد بین شیعه و سنی اختلاف بیندازد.

- خبرنگار گفت: من یک سؤال جدی دارم:

شیعیان که ابوبکر و عمر را قبول ندارند، چگونه می‌گویند اینها مسلمان هستند؟

شیخ طیب گفت: بله قبول ندارند، اما مگر اعتقاد به ابوبکر و عمر جزو اصول دین اسلام است؟ قصه ابوبکر و عمر یک قصه تاریخی است و تاریخ به اصول اعتقادات ربطی ندارد.

- خبرنگار که از این جواب جا خورده بود

گفت: شیعیان یک ایراد دارند، آن هم اینکه می‌گویند امام زمانشان از 1000 سال پیش هنوز زنده است.

شیخ پاسخ داد: خوب ممکن است، چرا ممکن

نباشد، ولی دلیلی ندارد ما اعتقاد آنان را داشته باشیم.

- خبرنگار پرسید: آیا ممکن است کودک 8 ساله امام باشد؟ شیعیان معتقدند کودک 8 ساله امام شده است.

شیخ گفت: وقتی یک طفل در گهواره پیغمبر بشود، اینکه یک کودک 8 ساله هم امام باشد عجیب نیست، هرچند ممکن است ما به عنوان اهل تسنن این اعتقاد را قبول نداشته باشیم؛ اما این موضوع به اسلام آنها صدمه ای نمی زند و آنها مسلمانند.¹⁸

ملاحظه کردید علماء آگاه چه از شیعه و چه از اهل سنت متوجه این امر مهم هستند که جهان اسلام باید یکپارچه بماند و دشمنان اسلام تلاش دارند این اتحاد و یکپارچگی صورت نگیرد و در همین رابطه باید بدانید جریانی بوده است تا جنگ بین فقیه و صوفی راه بیندازد و امثال ملا حسینقلی همدانی را یک طرف و مرجع تقلید زمان را طرف دیگر قرار دهند و امثال ملا حسینقلی کاری کرده اند که نقشه‌ی بدخواهان عملی نشود و منظور بنده همین است حال اگر در یک جلسه‌ی ترحیم، شرایط طوری مساعد است که مرحوم قاضی «رحمة الله علیه» می‌گویند بهترین انسان کسی است که فقیه و صوفی باشد؛ باید به شرایط آن توجه کرد. عمده آن است که متوجه باشیم روش این بزرگان آن نبوده که در دنیای تشیع فرقه‌ی صوفیه راه بیندازند و این فرقه‌هایی که به عنوان فرقه‌ی صوفیه هر روز مثل قارچ رشد می‌کنند از سیره‌ی علماء و عرفای ما جدا هستند. مگر تلاش نکردند علامه طباطبائی را

مقابل آیت‌الله بروجردی قرار دهند و مگر علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» کاری نکردند که آیت‌الله بروجردی از تصمیم خود منصرف شدند و نه تنها اجازه دادند دروس فلسفه‌ی علامه ادامه یابد و شهریه‌ی افرادی که به جهت شرکت در درس علامه قطع شده بود به آن‌ها برگردد بلکه خودشان به منزل علامه آمدند و جبران مافات کردند.

عرض کردم نحله به معنای روش و دستگاه است به همین جهت گفته می‌شود نحله و طریق عرفای نجف مبتنی بر معرفت نفس است و در دستگاه معرفت نفس سیر الی الحق را دنبال می‌کنند و آن را عملیاتی می‌نمایند و در همین رابطه بنده تاکید دارم این بزرگان مواظب بودند تا یک گروه و فرقه نشوند و گرنه اعتصام به حبل‌الله به صورت جماعت از دستشان می‌رفت و عملاً حاجت دشمن برآورده می‌شد که عرفا را از اسلام جدا کنند و اسلام را به یک دین سطحی و خشک تبدیل نمایند. از طرفی حرف ما این است که مسلمانی مراتب دارد و همه‌ی درجات آن هم اسلام است و همان‌طور که فقه اصغر و فقه اوسط و فقه اکبر داریم و مسلمانی آن است که در هر کدام از احکام و اخلاق و اعتقادات وارد شویم، هر اندازه به مسلمانی خود عمق ببخشیم در مقصد خود که سیر الی‌الله است بهتر موفق بوده‌ایم بدون آن که مسلمانی سایرین را نفی کنیم.

دوری از توهم یا انزوا؟

سؤال: آیا همین که ما در مراتب سلوک مجبوریم بعضی مراتب را مربوط به عوام بدانیم و بعضی را برای خواص و بعضی را برای خاصهٔ

الخاص، منجر نمی‌شود که مسلمانان گروه گروه شوند، از طرفی عرفا خود متفطن به این نکته بودند که هر کسی نمی‌تواند پا به پای آن‌ها بیاید و با این‌که بنا به فرمایش جناب‌عالی راه دینداری و اعتصام به حبل‌الله با رویکرد حضور دین در اجتماع به مقصد خود می‌رسد و آن‌هایی که روح جمعی را در مسیر توحید درک کنند به توحید حقیقی می‌رسند، با این موضوع که بحث‌های عرفانی و روش‌های طریقتی مخصوص همگان نیست چطور جمع می‌شود؟ به‌خصوص که خواه ناخواه بحث‌های عرفانی منجر به انزوای سالک می‌گردد.

جواب: ابتدا عنایت داشته باشید سیر در مراتب توحیدی بالاتر، انسان را از فعالیت‌های منطقی اجتماعی خارج نمی‌کند، بلکه سالک را از فعالیت‌های پوچ که توهم‌ها منجر به آن‌ها شده است باز می‌دارد و اهل دنیا عدم همراهی عرفا با آن‌ها را انزوا قلمداد می‌کنند. مگر حضرت علی \blacklozenge با آن مراتب سلوک بالا کارشان به انزوا کشیده شد و یا در زمان معاصر مگر حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با آن درجات عرفانی، منزوی از فعالیت‌های اجتماعی بودند؟ بنده معتقدم این یکی از تبلیغات سوء مدرنیته است تا متدینین ما جرأت نکنند در مسائل اجتماعی و سیاسی حاضر شوند وگرنه طریقت عرفانی با اندیشه‌ی سیاسی نه تنها قابل جمع بلکه غیر قابل تفکیک است. هر کس در مسیر مسلمانی در هر درجه از ایمان و توحید که باشد همان روح اسلامی‌اش اقتضا می‌کند که با بقیه در ارتباطی عادی و کنار هم حشر و نشر داشته باشند و عرفا نیز در عین آن‌که قبول دارند در مسیری خاص قدم گذاشته‌اند که عموم مردم آمادگی ورود

در آن را ندارند، ولی همگی نظر به تحقق توحید در اجتماع دارند، هرچند درجه‌ی نظر به توحید در اجتماع متفاوت باشد.

شاید در رابطه با تصدیق سخن خود و در انزوا قرارگرفتن عارف، بتوانید سیره‌ی حضرت آیت‌الله شجاعی را مثال بزنید که ایشان به ظاهر نسبت به فعالیت‌های اجتماعی منقطع هستند با این‌که ظاهراً قبلاً در امور اجتماعی در حدّ نمایندگی مجلس خبرگان فعال بوده‌اند، بنده معتقدم این بزرگان متوجه شدند ما در امور زیربنایی یعنی در اخلاق و عقاید نیازهایی داریم که نباید برای تمدن اسلامی از آن‌ها غفلت کرد و از این جهت سعی کردند خود را وقف برآوردن آن نیازها بکنند و کتاب‌های ایشان شاهد این معنا است. کسی که در دین و دینداری به بصیرت رسید برای امور اعتباری و وهمی نمی‌تواند حسابی باز کند و این انزوا نیست، این حضور در مرتبه‌ای است که هوشیاران جامعه در آن مرتبه قرار دارند، این‌ها سعی می‌کنند وظیفه‌ی خود را از آن پایگاه نسبت به اجتماع انجام دهند. بنده مدتی در مسائل اجرایی بودم در آن‌جا متوجه شدم به جهت غفلت‌های اخلاقی و عقیدتی که شأن نظام اسلامی نیست، بسیاری از کارهای اداری ما مشکلی از مردم رفع نمی‌کند و بدین معنا می‌توان گفت امام زمان (ع) که تشریف بیاورند بسیاری از این امور اداری را رها می‌کنند. چه پول‌ها و عمرهایی از مردم تلف می‌شود به جهت جواب‌گویی به وهم مردم، حال اگر مردم از وهم خود آزاد شوند، به همان اندازه معنای بسیاری از ادارات و امور این‌چنینی از بین می‌رود. کسانی که در فرهنگ اهل دنیا به ظاهر منزوی هستند متوجه شده‌اند کار اصلی کجا است. درست

است ما به کلی نمی‌توانیم امور و همی را از زندگی مردم جدا کنیم ولی وظیفه داریم آن امور را دامن نزنیم بلکه بر روی امور اصلی تأکید کنیم، مدیران واقعی مثل رهبری انقلاب این طور عمل می‌کنند و سعی بلیغ دارند مردم در مسیری که فرهنگ و هم‌زده‌ی مدرنیته برای آن‌ها فراهم کرده وارد نشوند. در راستای آن که گوشه‌نشینان به نحوی عالم را مدیریت می‌کنند گفته شده:

گر نبودند به جهان گوشه‌نشینانی چند
نه در افلاک سخن بود و نه در کون و مکان

سؤال: این گوشه‌نشینان که گوشه‌نشین هستند حیات اجتماعی خود را چگونه تفسیر می‌کنند؟

جواب: آن‌ها جای خود را با خودآگاهی تاریخی که دارند تعریف می‌کنند. چرا اهل دنیا بخواهند جا برای آن‌ها تعیین کنند. آن‌ها می‌دانند چه کاری کار اصلی جامعه است و چه جاهایی جای اصلی انسان‌ها نیست. بنده هم که محلی از اعراب ندارم هیچ‌وقت هر سخنرانی که دعوتم بکنند، نمی‌روم. باید برای بنده حل بشود که می‌توانم در آن حضوری که باید داشته باشم، قرار بگیرم و آن وظیفه‌ای که در این دوران باید انجام دهم را انجام دهم یا نه. حالا بگویند طاهرزاده ناز می‌کند یا گوشه‌نشینی اختیار کرده، باید خدا را شاکر بود که انسان را متوجه می‌کند کجا باید سخن بگوید و کجا باید سکوت کند و این انزوا نیست هرچند روح اکنون‌زده‌ی مدرنیته آن را نپسندد. وظیفه‌ی ما است که به فکر خلأهایی باشیم که جامعه در آینده با آن روبه‌رو می‌شود.

خودآگاهی تاریخی عرفا

سؤال: موضع‌گیری‌هایی که عرفا در رابطه با نظر به تقدیر زمانه و جایگاه تاریخی‌شان انجام می‌داده‌اند چقدر خودآگاه و چقدر ناخودآگاه بوده است. چون فرق می‌کند که کسی تشخیص دهد با توجه به تاریخی که شروع شده است عملی را انجام می‌دهد و یا به عنوان وظیفه‌ی شرعی آن را انجام می‌دهد و خدا ما را در آن جایگاهی که باید باشیم قرار می‌دهد!

جواب: به نظر بنده برای یک انسان متدین اهل حقیقت هر دو شکل موضوع پیش می‌آید، هم با توجه به بصیرتی که خدا به او می‌دهد می‌فهمد در کجای تاریخ قرار دارد و مطابق آن بصیرت عمل می‌کند و هم به حکم وظیفه‌ای که شرع به او گوشزد می‌کند عمل می‌نماید و نتیجه می‌گیرد. شما بعضاً خودتان احساس می‌کنید که انگار خبرهایی در عالم در حال وقوع است و شرایط عادی نیست و همین امر بصیرتی را به همراه می‌آورد. حتماً متوجه آیاتی هستید که قرآن از قول شیاطین می‌گوید که شیاطین با نزول وحی و بعثت خاتم الرسل^ص دیگر به راحتی نمی‌توانستند به آسمان غیب نفوذ نمایند و استراق سمع کنند. به آیات 8 و 9 و 10 سوره‌ی جن توجه کنید که می‌گوید: «وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا» ما [جَنِّان] آسمان را جستجو کردیم و همه را پر از محافظان قوی و تیرهای شهاب یافتیم. «وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصْدًا» و این‌که ما پیش از این به استراق سمع در آسمان‌ها می‌نشستیم؛ اما اکنون هرکس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد. «وَ أَنَا لَا نَدْرِي أَلِشْرُّ

أُرِيدَ يَمَنٌ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا» و (با این اوضاع) ما نمی‌دانیم آیا اراده‌ی شری درباره‌ی اهل زمین شده یا پروردگارشان خواسته است آنان را هدایت کند؟! ملاحظه کنید که وقتی تقدیر جدیدی در عالم جاری شود مناسبات عالم به صورت تکوینی تغییر می‌کند. شیاطین جن تا قبل از آن در آسمان می‌رفتند و استراق سمع می‌کردند و با خبرهای غیبی که به دست می‌آوردند برای خود و جادوگران دکانی درست کرده بودند، حضرت محمد ﷺ که مبعوث می‌شوند معادلات در آسمان عوض می‌شود. روی این مطلب خوب فکر کنید، از این نوع آیات چیزهای دقیقی به دست می‌آید. بنده می‌خواهم بگویم توحید خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از جنس توحید محمدی است و لذا شیاطین دوران خیلی نمی‌توانند جلوی آن دکان باز کنند و به همین جهت ملاحظه می‌کنید تقدیر عالم روز به روز به نفع جبهه‌ی توحید در حال تغییر است. حضرت صادق ♦ در همین رابطه فرمودند: در حکمت داود هست که «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ» بر عاقل است که نسبت به زمانه‌ی خود عارف و آگاه باشد و در آن رابطه به سوی شأن و جایگاه خود نظر کند. اگر این‌طور است در چه دستگاهی باید به شأن و جایگاه خود نظر کنیم تا منور به تفکری شویم که هزاران هزار از مراتب انوار الهی و معارف معنوی را در جلوی ما می‌گشاید؟ تجربه‌های اجرایی و فرهنگی بنده در آن حد است که راه کلی را سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تشخیص داده‌ام. در تاریخی قرار داریم - با خیزش‌ها و خروش رویدادها و موج‌هایی سهمگین از تحولات- که اگر تصور درستی از واقعیت‌های تاریخی خود نداشته باشیم سوار کشتی نوح زمانه نخواهیم شد و در مقابل

هزاران راه پر ابهام در قلب حوادث، متوقف می‌شویم. هیچ متفکری نمی‌تواند در بال طوفان تحولات تاریخی امور را درست ارزیابی کند مگر آن‌که با خودآگاهی تاریخی، جایگاه آن تحولات را بشناسد و تنها با فهم تقدیر تاریخی که در آن هستیم می‌توان از چنگال تحولات نفس‌گیر و غافل‌کننده‌ی آن رها شد، با نظر به افتتاح و تحول عظیم تاریخی که در آن هستیم امکان دستیابی به فهمی عمیق برای ما هست و این راز تصمیم‌های حیرت‌آور حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را در مقاطع مختلف دوران زندگی‌شان برایمان روشن می‌کند.

اصولاً عقب‌گرد تاریخی آن‌گونه که انسان‌های رومانتیست تصور می‌کنند ممکن نیست و در واقع این یک نوع فرار از رویارویی با چالش‌های تاریخی پیش رو است. از خود‌پرسیم در شرایطی که با آن روبه‌روئیم و در این افتتاح تاریخی به‌غایت پیچیده، اگر راه‌کار اجتماع ما، سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نیست، پس راه‌کار اجتماع ما در چیست؟ با تمام وجود عرض می‌کنم: اشراقی بر قلب مبارک حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شده است تا ما بتوانیم ماوراء دنیایی این‌چنین پر تحول و نفس‌گیر و سرگیجه‌آور و کثیرالاضلاع و کثیرالافعال، راه را گم نکنیم. هرچند قبول دارم این راه به خودی خود راه آسانی نیست و باید چون شهیدان از همه‌چیز خود بگذریم تا به همه‌ی آنچه باید برسیم، برسیم و عرفان حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تمرین این نوع از خودگذشتگی‌ها است.

سؤال: آیا ملاکی وجود دارد که نشان بدهد این بزرگان این نوع حضور در تاریخ خود را خودآگاه انجام می‌دادند یا ناخودآگاه هم بوده؟ مثلاً علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» المیزان را به لحاظ ارتقای بندگی‌شان نوشتند یا جایگاه تاریخی خود را می‌دانسته‌اند و متوجه بودند تاریخی شروع شده که باید برای حضور در آن تاریخ دست به چنین اقدامی بزنند؟

جواب: عنایت داشته باشید وقتی علامه دست به چنین اقدامی مثل نوشتن تفسیر المیزان می‌زند به خوبی می‌داند چه خبرهایی در عالم واقع شده است که حالا ضرورت طرح قرآن به آن صورت پیش آمده، شاید حساسیت علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» را در رابطه با این که می‌خواسته‌اند بدانند در دنیا چه خبر است شنیده‌اید به خصوص تلاش ایشان برای ارتباط با پروفیسور هانری کربن که جناب آقای دکتر دینانی آن را این طور نقل می‌کنند، می‌فرمایند:

«.. اندکی پیش از انقلاب بعضی از دوستان انقلابی ما به من و آقای صانعی زنجانی گفتند: این جلسه و تشکیل آن - جلسه‌ی علامه طباطبائی با پروفیسور هانری کربن - از اول کار درستی نبود! بعضی از دوستان [حاضر در] جلسه‌ی شما این طور و آن طورند و خود هانری کربن هم ما نمی‌دانیم کیست. الان چیزی به پیروزی انقلاب نمانده است. صلاح نیست ادامه پیدا کند. شما به علامه طباطبائی بگویید جلسه را تعطیل کند. بر اثر فشار دوستان من خدمت علامه طباطبائی عرض کردم که دوستان می‌گویند صلاح نیست این جلسه ادامه پیدا کند. من الان وقتی آن لحظه یاد می‌آید، گریه‌ام می‌گیرد...»

ایشان حالش بد شد و رعشه مختصری که دستشان داشت، چند برابر شد و صورتش قرمز شد. وقتی آن چهره‌ی ایشان به خاطر می‌آید ناراحت می‌شوم. ایشان چند بار گفت: عجب! و بعد فرمودند: به عنوان شخصی که در گوشه‌ای نشسته‌ام و چیز می‌نویسم تنها راه من به جهان و تفکر جهان این جلسه است، این را هم نمی‌توانند برای من ببینند. تازه فهمیدم که ایشان - در این جلسات - می‌خواست بدانند در دنیا چه می‌گذرد؟ و تازه‌ترین بحث‌های فکری جهان چیست؟»¹⁹

ملاحظه بفرمائید حساسیت حضور در تاریخی که ظهور کرده است برای علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» تا چه اندازه است. فکر نمی‌کنید سایر عرفای مسلمان نیز به همین معنا حیات دینی خود را تعریف کرده‌اند و با حضوری این‌چنینی که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» با المیزان در جامعه حاضر شدند اعتصام به حبل الله را برای خود رقم زدند؟ و امروز ظلمات مدرنیته ملاک‌هایی را بر ما تحمیل کرده که در زمان خودشان یک فعالیت عمیق اجتماعی به حساب می‌آمده است را درست ببینیم.

تأکید بنده آن است: همین که حس کردید حیات اجتماعی تغییر کرده لازم است برای ادامه‌ی حیات دینی خودتان مناسب تقدیر جدیدی که ظهور کرده، در عالم حاضر شوید. این که نمی‌توانید نسبت به تجاوز صدام به ایران اسلامی بی‌تفاوت

¹⁹ - سرشت و سرنوشت، گفت و گوهای کریم فیضی با استاد دینانی. «مردی به نام طباطبائی، مردی به نام کرین»، چاپ

باشید چون شرط اُنس با خدا در چنین شرایطی آن است که نسبت به این امر بی‌تفاوت نباشید و در بستر معامله با خدا به بهترین نحو موضع‌گیری کنید نتیجه‌ی این کار همان بصیرتی است که علمای ما و متدینین ما از خود نشان داده‌اند، این همان شعور و خودآگاهی است که خداوند نصیب این بزرگان کرده است. این تهمت است که می‌گویند علمای ما در صحنه‌های تاریخ، حضوری فعال و همراه با بصیرت نداشته‌اند، بصیرتشان بعضاً اقتضا می‌کرده که در بعضی صحنه‌ها که آلوده به سیاسی‌کاری بوده حاضر نشوند. زعمای دین همیشه دارای شعور بزرگ تاریخی بوده‌اند. آقا نجفی اصفهانی و شیخ فضل الله نوری نمونه‌هایی هستند که این بصیرت را از خود نشان دادند، همگی زعمای دین عموماً عارفانی با بصیرت و دارای شعور اجتماعی مناسبی بودند. بنده حیرانم از این همه خودآگاهی، حال چه آن نوع خودآگاهی که آقا محمد تقی نجفی داشتند یا برادرشان حاج آقا روح الله نجفی و چه بقیه‌ی زعمای دین، حاج آقا روح الله نجفی خوب می‌فهمد نمی‌شود دین را به دست رضاخان داد و لذا با اعتراضی که منجر به شهادتش شد راه نابودی رضاخان را فراهم کرد.

جریان ملاقات حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با آیت الله قاضی نشان می‌دهد مرحوم آیت الله قاضی از تاریخی که حضرت امام به وجود می‌آورند آگاهی دارند و این بدین معنی است که مرحوم آیت الله قاضی نسبت به آینده‌ی تاریخ حساسیت داشته‌اند که به چنین انکشافی رسیده‌اند چون تا قلب

سالک آماده‌ی تجلی نوری نشود آن نور تجلی نمی‌کند.²⁰

20 - آیت الله سید احمد نجفی نقل می‌کنند: در نجف مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی که پدر زن این‌جانب بود بعضی از مسایلی را که می‌خواست برای امام رخ بدهد از قبل می‌دانست و به من هم خبر می‌داد. من به ایشان عرض کردم شما از کجا این مسایل را می‌دانید؟ ایشان قضیه ای را نقل کردند که: ما در خدمت مرحوم آیت الله حاج سید علی قاضی حاضر بودیم. هر روز به محضر ایشان می‌رفتیم و استفاده می‌کردیم. یک روز دو نفر از شاگردهایی که هر روز به محضر مرحوم قاضی مشرف می‌شدند خبر دادند که آقای حاج آقا روح الله خمینی (امام در آن زمان به این لقب معروف بودند) به نجف آمده‌اند و می‌خواهند با شما ملاقات کنند. ما که سمت شاگردی امام را داشتیم خوشحال شدیم که در این ملاقات استاد ما (حضرت امام) در حوزه‌ی قم معرفی می‌شود. چون اگر شخصی مثل مرحوم قاضی ایشان را می‌پسندید برای ما خیلی مهم بود. روزی معین شد و امام تشریف آوردند ما هم در کتابخانه‌ی آقای قاضی نشسته بودیم وقتی امام به آقای قاضی وارد شدند به ایشان سلام کردند. روش مرحوم آقای قاضی این بود که هرکس به ایشان وارد می‌شد جلوی او - هرکس که بود - بلند می‌شد و به بعضی هم جای مخصوصی را تعارف می‌کرد که بنشینند. ولی وقتی امام وارد شدند آقای قاضی جلوی امام بلند نشدند و هیچ هم به ایشان تعارف نکردند که جایی بنشینند، امام هم در کمال ادب دو زانو دم در اتاق ایشان نشست. طلاب و شاگردان امام که در آن جلسه حاضر بودند ناراحت شدند که چرا مرحوم آقای قاضی در برابر این مرد بزرگ و فاضل و وارسته‌ی حوزه قم بلند نشدند. آن دو نفری که معرف امام به آقای قاضی بودند هم وارد شدند و در جای همیشگی خودشان نشستند. بیش از یک ساعت مجلس به سکوت تام گذشت و هیچ‌کس هم هیچ صحبتی نکرد. امام هم در تمام این مدت سرشان پایین بود و به دستشان نگاه می‌کردند. مرحوم قاضی هم همین‌طور ساکت بودند و سرشان را پایین انداخته بودند. بعد از این مدت ناگهان مرحوم قاضی رو کردند به من و فرمودند آقای حاج شیخ عباس (قوچانی) آن کتاب را بیاور. من به تمام کتاب‌های ایشان آشنا بودم چون بعضی از این کتاب‌ها را شاید صد مرتبه یا بیشتر خدمت آقای قاضی آورده بودم و مباحثی را

که لازم بود بررسی کرده بودم. تا ایشان گفتند آن کتاب را بیاور من دستم بی اختیار به طرف کتابی رفت که تا آن وقت آن کتاب را در آن کتابخانه ندیده بودم، حتی از آقای قاضی نپرسیدم کدام کتاب. مثلاً کتاب دست راست، دست چپ، قفسه‌ی بالا؟ همان‌طور بی‌اراده دستم به آن کتاب برخورد، آن را آوردم و آقای قاضی فرمودند آن را باز کن. گفتم آقا چه صفحه‌ای را باز کنم؟ فرمودند هر کجایش که باشد من هم همین طوری کتاب را باز کردم دیدم آن کتاب به زبان فارسی است و لذا بیشتر تعجب کردم. چون طی چند سالی که من در خدمت آقای قاضی بودم این کتاب را حتی یک مرتبه هم ندیده بودم حتی جلد آن را هم ندیده بودم کتاب را که باز کردم دیدم اول صفحه نوشته شده حکایت. گفتم آقا نوشته شده حکایت. فرمود، باشد بخوان. مضمون آن حکایت آن بود: که یک مملکتی بود که در آن مملکت سلطانی حکومت می‌کرد. این سلطان به جهت فسق و فجور و معصیتی که از ناحیه‌ی خود و خاندانش در آن مملکت رخ داد به تباهی دینی کشیده شد و فساد در آنجا رایج شد، عالم بزرگوار و مردی روحانی و الهی علیه آن سلطان قیام کرد. این مرد روحانی هرچه آن سلطان را نصیحت کرد به نتیجه‌ی ای نرسید لذا مجبور شد علیه سلطان اقدام شدیدتری بکند. پس از این شدت عمل، سلطان آن عالم دینی را دستگیر و پس از زندان او را به یکی از ممالک مجاور تبعید کرد. بعد از مدتی که آن عالم در مملکتی که در مجاور مملکت خودش بود در حال تبعید به سر می‌برد آن سلطان مجدداً او را به مملکت دیگری که اعیان مقدسه (قبر ائمه‌ی اطهار) در آن بودند تبعید کرد. این عالم مدتی در آن شهری که اعیان مقدسه بود زندگی کرد تا اینکه اراده‌ی خداوند بر این قرار گرفت که این عالم به مملکت خود وارد شود و آن سلطان فرار کرد و در خارج از مملکت خود از دنیا رفت و زمام آن مملکت به دست آن عالم جلیل‌القدر افتاد و به تدریج به مدینه‌ی فاضله‌ای تبدیل شد و دیگر فساد تا ظهور حضرت بقیة الله صلی الله علیه و آله به آن راه نخواهد یافت. مطلب که به اینجا رسید حکایت هم تمام شد. عرض کردم آقا حکایت تمام شد، حکایت دیگر هم هست فرمود: کفایت می‌کند کتاب را ببند و بگذار سر جای خودش؛ گذاشتم. همه‌ی ما که هنوز از حرکت آقای قاضی ناراحت بودیم که چرا جلوی امام بلند نشدند بیشتر متعجب شدیم و پیش خود گفتیم که چرا به جای اینکه ایشان یک مطلب عرفانی، فلسفی و علمی را مطرح کنند که آقای حاج آقا روح الله آن را برای حوزه‌ی قم به سوغات

سؤال: خودآگاهی برای همه عرفا و زعمای دین قابل قبول است ولی آیا الزاماً همه فعالیت‌های آن‌ها با خودآگاهی همراه بوده است؟

جواب: خودآگاهی به آن معنا است که انسان نه تنها به موضوع آگاهی داشته باشد بلکه جایگاه آن را نیز بداند، مثل آن که شما در عین تماشای یک فیلم متوجه حضور فیلم‌بردار و کارگردان در کنار بازی بازیگران باشید. باید از خود پرسید روی چه حسابی این بزرگان به این شکل وارد صحنه‌ای می‌شوند که با آن

ببرند فرمودند حکایتی خوانده شود و جلسه به همین‌جا ختم شد. نکته‌ی مهمی که در برخورد آقای قاضی با امام خیلی مهم بود این است که آن دو نفری که امام را همراهی می‌کردند وقتی از جلسه بیرون آمدند چون این برخورد آقای قاضی با امام برای آن‌ها خیلی سنگین بود به امام عرض کردند: آقای قاضی را چگونه یافتید؟ امام بی‌آن‌که کوچکترین اظهار گله‌ای حتی با اشاره‌ی دست یا چشم بکنند، سه بار فرمودند: من ایشان را فردی بسیار بزرگ یافتم. بیشتر از آن مقداری که من فکر می‌کردم.

این قضیه مربوط به قبل از جریان پانزده‌ی خرداد است. هرکس از فضلا و طلاب از امام در مورد آقای قاضی می‌پرسیدند ایشان بسیار از او تجلیل می‌نمود و می‌فرمودند کسانی که در نجف هستند باید از وجود ایشان خیلی استفاده بکنند. بعدها مرحوم آقای قوچانی در جریان مقدمات انقلاب هر حادثه‌ای که پیش می‌آمد می‌فرمود این قضیه هم در آن حکایت بود بعد مکرر می‌گفتند که آقای حاج آقا روح الله قطعاً به ایران باز می‌گردند و زمام امور ایران به دست ایشان خواهد افتاد. لاجرم بقیه‌ی چیزها هم تحقق پیدا خواهد کرد و هیچ شکی در این نیست. لذا پس از پیروزی انقلاب که امام به قم آمدند مرحوم آقای قوچانی از اولین کسانی بود که به ایران آمد و با امام بیعت کرد. (نقل از کتاب برداشتهایی از سیره‌ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، ج 3، ص 146 تا 149).

روبه‌رویند؟ چه افقی را می‌شناسند که مثلاً آیت الله قاضی اصرار دارند با علم عرفان خود و با تربیت شاگردانی مثل علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» آینده را که نیاز به این علم هست، تغذیه کنند؟ و به طور جدی ایستاده است تا کاری خاص را به انجام برساند. آقای قاضی عارفی نبود که تنها مشغول عبادات فردی خود شود، حساسیت ایشان خبر از این می‌دهد که دارد خطی را دنبال می‌کند تا نظامی ساخته شود که به معنویت متصل است. چون می‌فهمد دیگر دوران تحقیر معنویت و بی‌محلی به عرفان در حال به‌سرآمدن است، به خانه‌ی آقای سید محمدحسین طباطبائی می‌رود و کار را در پروریدن ایشان شروع می‌کند، چون می‌خواهد از آقای سید محمد حسین طباطبائی یک عنصری فعال برای تاریخ بسازد که حاصل پروریدن علامه طباطبائی، مطهری‌ها شد.²¹ این‌که کج‌روی‌های تجدد را دیدند

21- آیت الله ابراهیم امینی از استادشان علامه طباطبائی، نقل کرده‌اند: «هنگامی که از تبریز به قصد ادامه‌ی تحصیل علوم اسلامی به سوی نجف اشرف حرکت کردم، از وضع نجف بی اطلاع بودم، نمی‌دانستم کجا بروم و چه بکنم. در بین راه همواره به فکر بودم که چه درسی بخوانم، پیش چه استادی تلمذ نمایم و چه راه و روشی را انتخاب کنم که مرضی خدا باشد. وقتی به نجف اشرف رسیدم، لدی الورد رو کردم به قُبّه و بارگاه امیرالمؤمنین ♦ و عرض کردم: «یا علی! من برای ادامه‌ی تحصیل به محضر شما شرفیاب شده‌ام ولی نمی‌دانم چه روشی را پیش گیرم و چه برنامه‌ای را انتخاب کنم، از شما می‌خواهم که در آنچه صلاح است مرا راهنمایی کنید.» منزلی اجاره کردم و در آن ساکن شدم. در همان روزهای اول، قبل از این‌که در جلسه‌ی درسی شرکت کرده باشم در منزل نشسته بودم و به آینده‌ی خودم فکر می‌کردم. ناگاه درب خانه را زدند، درب را باز کردم دیدم یکی از علمای بزرگ است، سلام کرد و داخل منزل شد. در اتاق نشست و خیر مقدم گفت. چهره‌ای داشت بسیار جذاب و نورانی، با کمال صفا و صمیمیت به گفتگو نشست و با

و حاضر نشدند در آن فرهنگ حاضر شوند را نباید به حساب بی‌توجهی آن‌ها به جامعه گذاشت، زیرا آن‌ها از راهی که باید طی کنند غافل نبودند این‌که کیش پول و قدرت را نپذیرفتند نه تنها بیرون‌رفتن از تاریخ نیست بلکه عین خودآگاهی تاریخی است. ملاحظه فرمودید چگونه شخصی مثل آیت الله ملکی تبریزی برای خودشان تاریخی را که در آن قرار گرفتند تعریف می‌کنند و با روحانیت تمام و همراه با شور و شوق عرفانی ناب آن کتاب‌ها و آن جلسات را ترتیب می‌دهند.

عرفان مجاهدپرور

سؤال: شما می‌فرمائید حیات دینی داشتن در ضمن عرفان، آن حیات دینی واقعی است که خدا از ما خواسته و دغدغه‌ی اجتماعی از آن منفک نیست در حالی‌که عده‌ای می‌فرمایند عرفا باید عرفان را برای خواص مطرح کنند.

جواب: حتماً نباید عرفان را بدون مقدمه مطرح کرد بحث بر سر آن است که اگر جامعه و نسلی آمادگی برای فهم عرفان دارند و شرایط تاریخی

من انس گرفت، در ضمن صحبت، اشعاری برایم خواند و سخنانی بدین مضمون برایم گفت: «کسی که به قصد تحصیل به نجف می‌آید خوب است علاوه بر تحصیل، به فکر تهذیب و تکمیل نفس خویش نیز باشد و از نفس خود غافل نماند.» این را فرمود و حرکت کرد. من در آن مجلس شیفته‌ی اخلاق و رفتار اسلامی او شدم. سخنان کوتاه و با نفوذ آن عالم ربانی چنان در دل من اثر کرد که برنامه‌ی آینده‌ام را شناختم. تا مدتی که در نجف بودم محضر آن عالم با تقوی را رها نکردم، در درس اخلاقش شرکت می‌کردم و از محضرش استفاده می‌نمودم. آن دانشمند بزرگ کسی نبود جز آیت الله سید علی قاضی «رحمة الله علیه».

اقتضا می‌کند که معارف عرفانی مطرح شود بدون دلیل در ارائه‌ی آن بخل نورزیم و نسبت به نسلی که تشنه‌ی این معارفاند بی‌تفاوت نباشیم. بنده هم معتقدم عقل عرفانی بالاتر از عقل فلسفی است، هرچند فلسفه‌ی صدرایی می‌تواند مقدمه‌ی عرفان محی الدین باشد ولی هر عقلی نمی‌تواند تا فهم معارف عرفانی جلو بیاید، آدم‌های خوبی را می‌شناسید که این نوع مباحث را نمی‌فهمند، عقل عرفانی خیلی ظریفتر از عقل استدلالی است، یک نوع پرش است و با شهود باید همراه باشد، آقایانی که می‌فرمایند مباحث عرفانی را باید با اهلش در میان گذارد، توصیه‌ی به‌جایی می‌کنند. بنده عزیزانی را می‌شناسم که در جای خود انسان‌های متدینی هستند و خیلی هم مشتاق‌اند در مباحث عرفانی شرکت کنند ولی چون به زحمت می‌افتند نمی‌شود به درخواستشان جواب مثبت داد ولی نباید از این حرف نتیجه بگیرید آن‌جایی که می‌شود جامعه را با عقل عرفانی جلو برد و انقلاب اسلامی را تغذیه کرد، کوتاهی کنیم. اگر حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با عقل عرفانی به صحنه نیامده بودند یکی از این رزمندگان بسیجی به جبهه نمی‌رفتند. بسیجی‌ها زبان عرفانی امام را فهمیدند و تا مرز فنای فی‌الله جلو رفتند، نباید از این فضا و اظهار معارف عرفانی غفلت کرد. بنده فکر می‌کنم در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توانسته باشم جواب این سؤال را که ما در این تاریخ چه کار می‌توانیم بکنیم تا به مقاصد سلوکی خود دست یابیم، داده باشم. شما به مخاطبتان بگویید در عالم چه خبر است، بعد به او بگو اگر می‌خواهی در این تاریخ، در حیات الهی و اسلامی بمانی راهش این است. حضرت امام خمینی تفسیر

حمدشان را در میان مردم آوردند مطرح کردند، ایشان در تفسیر سوره‌ی حمد نکات بسیار بلند عرفانی را فرمودند، معلوم است که همه نتوانستند از آن استفاده کنند ولی ایشان حرفشان را زدند و محکم هم زدند تا انقلاب اسلامی با چنین معارفی معنا شود و انقلاب اسلامی با روحیه‌ی عرفانی است که سردار می‌سازد و مجاهد می‌پروراند.

بصیرترین انسان‌ها در تاریخ

سؤال: آیا این تاریخ نوری که می‌فرمائید همچنان ادامه دارد؟

جواب: بله شدیداً ادامه دارد، حجاب‌هایی که بعضاً جلو می‌آید طاقت مقابله با آن را نخواهد داشت، انقلاب اسلامی ادامه‌ی همان انقلاب‌هایی است که علمای ما داشتند. شیخ فضل الله نوری و مرحوم مدرس قدم‌هایی برداشتند تا زمینه‌ی سیاسی این انقلاب فراهم شد، همان‌طور که عرفای نجف و تهران زمینه‌ی عرفانی این انقلاب را فراهم کردند، آیت الله کاشانی چه چیزی احساس می‌کنند که این همه خود را خرج می‌کنند تا به بهانه‌ی ملی شدن نفت، نور انقلاب اسلامی در افق نمایان شود. بعضی‌ها فکر می‌کنند نهضت ملی‌شدن نفت شکست خورد در حالی‌که آن حرکت، حرکتی شد در جهت تحقق انقلاب اسلامی، وقتی با دقت اندیشه‌ی علماء دین را دنبال کنیم که هرکدام حلقه‌ای از زنجیره‌ی معنویت و هدایت الهی در تاریخ‌اند، متوجه می‌شویم زعمای دین همیشه در زمان خودشان بصیرترین انسان‌ها بوده‌اند. ما نباید با چشم بیرون از تاریخ و با چشم غربی‌ها زعمای دین را نگاه کنیم وگرنه ضرر می‌کنیم. آیت الله محمد تقی نجفی را به دست

تحلیل‌گران غربی بدهید از او آخوند طرفدار ظلّ السلطان می‌سازند، زیرا جایگاه و نقش علماء را درست تشخیص نمی‌دهند همان‌طور که شیخ فضل‌الله نوری را که با مشروطه‌ی غربزده مخالف است، یک آخوند طرفدار استبداد معرفی می‌کنند. آن آقا نجفی که روشنفکران غربزده در تاریخ معرفی کرده‌اند با آن آقا نجفی که مردم زمانش می‌شناختند و کتاب‌های عرفانی‌اش نشان می‌دهد، خیلی فرق دارد.

آیا می‌توانیم بگوئیم امثال شیخ فضل‌الله نوری، زمانه‌ی خود را به‌خوبی شناختند؟ از خود نمی‌پرسیم شیخ فضل‌الله آن شعور تاریخی را از کجا آورد که می‌داند اگر یک تنه هم شده باید جلوی انحراف بزرگی که در مشروطه ایجاد شده ایستاد. خیلی هم جدی ایستاد، شعوری دارد که می‌فهمد در این راه شهادت، کم‌ترین هزینه‌ای است که باید بپردازد. آمدند در پای چوبه‌ی دار به او گفتند که فتوای تحریم مشروطه را پس بگیرید و مشروطه را امضاء کنید و تشریف ببرید خانه. گفت: من دیشب پیغمبر را در خواب دیدم و فرمود فردا شب میهمان منی و من چنین امضائی نخواهم کرد. آیت‌الله نوری سپس چند دقیقه صحبت کرد که قسمتی از آن چنین است: «خدایا خودت شاهد باش که در این دم آخر باز هم به این مردم می‌گویم که مؤسسين این اساس، لامذهبین هستند که مردم را فریب داده‌اند... این اساس مخالف اسلام است.» هنوز صحبت آقا تمام نشده بود که: «یوسف‌خان ارمنی» عمامه را از سر شیخ برداشته و به طرف جمعیت پرتاب کرد. جالب بود مردمی که دسترسی به عمامه یافتند عمامه را برای تبرک ریز ریز نمودند و آن‌هایی که به عقیده‌ی خودشان شانس بیشتری

داشتند از تکه‌های عمامه قسمت بیشتری به دست آوردند! در قسمت‌های دیگر میدان محشری به پا شده بود، مردم می‌دیدند بزرگ دین، مجتهد و مرجع آن‌ها با سر برهنه و بدون عبا در بین مجاهدین ارمنی و زیر چوبه‌ی دار ایستاده و فاصله‌ای با مرگ ندارد، زن و مرد و پیر و جوان با صدای بلند گریه می‌کردند. قبل از شهادت شیخ، شخصی به نام سید فخرالدین جزایری تعریف می‌کند: « پدرم به من گفت برو ببین که حال شیخ چطور است؟ - موقعی است که مجاهدان تهران را فتح کرده بودند و خطر، شیخ را تهدید می‌کرد- من فکر کردم شیخ حتماً به سفارتخانه‌های خارجی پناه برده و یا گریخته است. وقتی به خانه‌اش رسیدم، دیدم در باز است. وارد شدم. شیخ را دیدم که با چند نفر نشسته است. مرا که دید، به شوخی گفت: «لوله‌ی هنگ، دانه‌ای چند است؟»؟! یعنی سوراخ موش‌ها چند است؟ سپس خندید و گفت: «همه ترسیدند و توی سوراخ موش رفتند». یکی از حضار به شیخ گفت: «آقا! شما که می‌دانستید با مخالفت نتیجه‌ای نمی‌گیرید، چرا مخالفت کردید؟ از اول هم معلوم بود که از پس این‌ها بر نمی‌آیید.» شیخ گفت: « تا اگر صد سال بعد از این بعضی مسلمانان به قعر زیر زمین و داخل سرداب‌ها رفتند و در آنجا با کمال ترس، درد و دل کردند و گفتند صد سال قبل عده‌ای دست به دست هم دادند و ریشه‌ی اسلام را کردند، لااقل یک نفر هم بگوید که در میان آن عده یک آخوند طبرسی و یارانش بودند که مخالفت کردند!» حال آیا می‌توان گفت این مرد مجاهد عارف که مدتی شاگردی مرحوم سلطان‌علی‌شاه گنابادی را می‌کرده، در زمانه‌ی خود حاضر نیست؟

نتیجه‌ای که شاید بحث‌های سلوک به ما بدهد این است که اگر ما با نگاه عرفانی متذکر تاریخی شویم که ملت وارد آن شده‌اند آن دلسردی که جوانان ما نسبت به یافتن سلوک عرفانی دارند از بین می‌رود، علت دلسردی آن‌ها این است که با استادهایی روبه‌رو می‌شوند که به جهت عدم درک حضور تاریخی عرفا، نمی‌توانند جواب شاگردان خود را درست بدهند. در حالی‌که اگر با نگاه عرفانی وارد انقلاب شوند، با دستگاه عرفانی مرحوم قاضی و حضرت امام خیلی خوب جلو خواهند رفت، چون در حیات جمعی و اجتماعی لازم به حبل‌الهی چنگ زده‌اند و سلوک الی‌الله را طی نموده‌اند. بنده هنوز تأکید می‌کنم اگر امروز شاگردان بزرگ آیت‌الله قاضی با آن روحیه‌ی خداجویی که داشتند زنده بودند، یا در جای مرحوم چمران بودند و یا به جای صیاد شیرازی و امثالهم.

سؤال: درکنار نحله‌ی نجف چند نحله‌ی دیگر می‌شمارند مثل اصفهان و تهران و مشهد. شما شاخصه‌ی خاصی در آن‌ها دیدید.

جواب: بنده همه‌ی این نحله‌هایی را که بر شمردید که همگی در کنار فقه و اجتهاد به عرفان می‌پردازند یکی دیدم. در اصفهان جهانگیرخان قشقایی همان اندازه صدرایی است و به عرفان محی‌الدینی نظر دارد که مرحوم ملاحسینقلی همدانی در نجف چنین است، همه‌ی آن‌ها متوجه نقش معرفت‌نفس در سیر و سلوک خود هستند تا رجوع‌شان وجودی باشد.

این مطلب دغدغه‌ی سال‌های زندگی من بوده است که چگونه باید در حال حاضر به عرفان رجوع کرد که از آن روح و روحانیت و شور عرفای

تاریخی عقب‌نمانیم. این جوانان با چه امید و با چه عشقی می‌آیند تا گم‌شده‌ی خود را در عرفان پیدا کنند، خبرهایی از احوالات عرفا شنیده‌اند ولی بعد به آن نتیجه‌ای که می‌خواستند نمی‌رسند، امیدوارم متوجه شوند همان طور که عرفای بزرگ گذشته با حضور در تاریخ خود توانستند به ریسمان الهی چنگ بزنند، این عزیزان نیز همان‌طور عمل کنند ولی با نظر به شرایطی که در آن هستند تا نتیجه‌ی لازم را بگیرند، إن شاء الله.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته